**اهل مدینه و منافقان**

**از دیدگاه قرآن و سنت**

**و گفتار اهل بیت**

**تألیف:**

**عبدالله بن محمد آل حسین**

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | اهل مدینه و منافقان از دیدگاه قرآن و سنت و گفتار اهل بیت | | | |
| **تألیف:** | عبدالله بن محمد آل حسین | | | |
| **مترجم:** | گروه علمی فرهنگی موحدین | | | |
| **موضوع:** | بررسی مسائل و روابط میان اهل بیت و صحابه | | | |
| **نوبت انتشار:** | اول (دیجیتال) | | | |
| **تاریخ انتشار:** | دی (جدی) 1394شمسی، ربيع الأول 1437 هجری | | | |
| **منبع:** | کتابخانه عقیده www.aqeedeh.com | | | |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.**  **www.aqeedeh.com** | | | |  |
| **ایمیل:** | **book@aqeedeh.com** | | | |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** | | | | |
| www.mowahedin.com  www.videofarsi.com  www.zekr.tv  www.mowahed.com | |  | www.aqeedeh.com  www.islamtxt.com  [www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)  www.sadaislam.com | |
|  | | | | |
| contact@mowahedin.com | | | | |

بسم الله الرحمن الرحیم

**فهرست مطالب**

[مقدمه 3](#_Toc332066063)

[موضوع اصلي 10](#_Toc332066064)

[صحابه و منافقان در قرآن كريم 13](#_Toc332066065)

[روش امامان و اهل بيت همان روش قرآن است 16](#_Toc332066066)

[فضيلت و برتري صحابه 36](#_Toc332066067)

[ازدواج عمر با ام كلثوم دختر علي 42](#_Toc332066068)

[تأملي درباره‌ي تقيه 45](#_Toc332066069)

[نگاهي به آياتي كه درباره منافقان نازل شده است 48](#_Toc332066070)

[پرسش‌هايي مهم 56](#_Toc332066071)

[طعن به كسي كه از جنگ احد فرار كرده 63](#_Toc332066072)

[آيا به اين پرسش انديشيده‌اي 65](#_Toc332066073)

[آخرين سخن 80](#_Toc332066074)

مقدمه

خواننده عزيز: اجازه دهيد، قبل از اين كه به اصل موضوع بپردازيم، اندكي به نكات زير بينديشيم:

آيا يك در صدهم احتمال نمي‌دهيم؟

هنوز هم مرد آلماني را كه مسلمان شد، به ياد دارم او هرگز راضي نمي‌‌شد كه با مسلماني گفتگو كند، و اصلاً‌نمي‌خواست از اسلام چيزي بشنود، نه از طريق كتاب و نوار و نه تلويزيون، حتي حاضر نبود نام اسلام را هم بشنود.

خواست خداوند اين بود كه راه هدايت فرارويش گشوده شود، ‌روزي در جايي ايستاده بود، مسلماني خواست با او به گفتگو بپردازد، آلماني گفت: لطفاً راحتم بگذاريد! مسلمان كه آن آلماني مسيحي را مي‌شناخت، به او گفت: آيا يك درصد هم احتمال نمي‌دهي كه دين اسلام حق باشد؟!!.

اين آلماني مي‌گويد: اين سخن به دلم نشست، وبا خود به فكر فرو رفتم و بسيار انديشيدم، سپس برخاستم و به مركز اسلامي رفتم و كتاب‌ها و نوارهايي در باره‌ي اسلام گرفتم، اين امر سبب شد كه الحمدلله مسلمان شوم.

حقا كه عقل والايي بوده كه چنين مبدأيي را پذيرفته است، مبدأيي كه پيش از آن برخي از سران مشركان آن را به كار گرفتند، آنگاه كه هنگام بعثت حضرت پيامبرص به حج رفتند و به كفار مكه آنان را از شنيدن سخنان آن حضرتص مي‌ترسانيدند، برخي از فريب خوردگان در گوش خود پنبه مي‌گذاشتند تا مبادا سخنان ايشان را بشنوند، اما خردمندان مي‌گفتند: چرا سخنانش را نشنوم، اگر حق باشد مي‌پذيرم و اگر نا حق باشد، به من زياني نخواهد رسيد.

به راستي كه مسلمانان، و بلكه همه‌ي خردمندان با انصاف، بايد در گفتگوها و مناظرات خود، براين مبدأ عمل نمايند و از وارد كردن اتهامات بر يكديگر بپرهيزند.

هر يك از فرقه‌هاي اسلامي ادعا دارند كه فقط آنان بر حق هستند و هر فرقه‌اي احاديث و رواياتي را كه مؤيد مذهبشان است به رسول‌اللهص نسبت مي‌دهند و همه مي‌گويند: علماي ما مورد اطمينان هستند و امكان ندارد كه به ما دروغ بگويند، و آنان به دين و آيين از ديگران اطلاع بيشتري دارند.

نبايد فراموش كنيم كه خداوند به انسان عقل داده تا به وسيله‌ي آن بين حق و باطل تمييز دهد و هرگز نبايد عقل خود را به ديگري اجاره دهد، بدون ترديد هر شخصي روز قيامت محاسبه خواهد شد، مبادا كسي بگويد:بگذار تا فلان عالم و شيخ را بپرسم، هر انساني روز قيامت از اعمالش باز خواست مي‌شود، هيچ كس نمي‌تواند به بهانه‌ي عامي بودن و تقليد از فلان عالم، در عقيده، با قرآن مخالفت كند، زيرا در عقايد تقليد از هيچ كسي جايز نيست و هيچ كس در اين مورد معذور نخواهد بود.

**گفتگويي داغ ميان يك مسلمان و مسيحي**

ميان يك مسلمان و يك مسيحي گفتگويي رخ داد، مسيحي با عصبانيت برخاست و به مسلمان گفت: تو شايستگي نداري كه با تو صحبت كنم، تو به مسيح و انجيل ايمان نداري و مي‌خواهي پيامبران را طعنه بزني و ميان آنان تفاوت قايل شوي.

مسلمان به آرامي‌گفت: لحظه‌اي بنشين و به حرف‌هايم به خوبي گوش ده، من به مسيح و انجيل ايمان دارم، از اين گذشته بر ما مسلمانان واجب است تا به مسيح و انجيل ايمان داشته باشيم...، مسيحي سخنانش را قطع كرد و گفت: پس چرا شما مسلمانان نمي‌گذاريد ما مسيحيان انجيل را پخش كنيم و مردم را به نصرانيت دعوت دهيم، اين خود دليل روشني است كه شما با مسيح دشمني داريد.

مسلمان گفت: اما بر حضرت مسيح فقط يك انجيل نازل شده، در حالي كه شما چندين انجيل داريد، و اين خود دليلي است مبني بر اين كه شما انجيل را تحريف كرده‌ايد، و اگر انجيل واقعي را كه خداوند بر حضرت مسيح نازل كرده بياوريد، خواهيد ديد كه انجيل به حضرت محمدص مژده داده، انجيل و قرآن هر دو كلام پروردگارند، از اين گذشته شما حضرت مسيح را فرزند خداوند مي‌دانيد، در صورتي كه خداوند نه همسري دارد و نه فرزندي، شما بر حضرت مسيح دروغ مي‌گوييد و از ما مي‌خواهيد كه دروغ هاي شما را بپذيريم و در غير اين صورت ما را مخالف حضرت مسيح مي دانند.

گفتگوي آنان بدون آن كه حاصلي داشته باشد، ادامه يافت و سرانجام مرد مسيحي در حالي كه مي‌رفت، چنين مي‌گفت: شما ادعا مي‌كنيد كه مسيح را دوست داريد، در حالي كه با دينش به جنگ برخاسته‌ايد و انجيل را مي‌سوزانيد، جاي شما جهنم است، جاي شما جهنم است...

**تعصب و تاثير آن در تفرقه‌ي مسلمانان**

خواننده‌عزيز: گفتگوي مسلمان و مسيحي را خواندي، گفتگويي كه بسا با مسيحيان متعصب صورت مي‌گيرد، مسيحياني كه نمي‌خواهند حق را بپذيرند و بر باطل و ظلالت خويش محكم ايستاده‌اند، از خداوند مي‌خواهيم كه هدايتمان كند و از گمراهي دور بدارد.

باور نكردني است كه مسلماني نيز در گفتگو چنين روشي داشته باشد و حاضر نباشد سخن ديگري را بشنود و از آن گذشته، در جواب بگويد: شما گمراه هستيد، شما مي‌خواهيد اسلام را نابود كنيد.

متأسفانه اين واقعات تلخ نزد برخي از مسلمانان متعصب كه نمي‌خواهند سخن ديگران را بشنوند، وجود دارد، آنان مي‌خواهند به ديگران بگويند: ما بر اين عقيده بزرگ شده‌ايم و در صحت و درستي آن ترديدي نداريم، بنا براين در اين باره با ما سخني نگوييد و از ما چيزي نپرسيد، شما خودتان باطل و بلكه كافر هستيد.

اسلام به ما مي‌آموزد كه حتي با يهود و نصاري با وجه احسن سخن بگوييم، خداوند مي‌فرمايد: ﴿وَلَا تُجَٰدِلُوٓاْ أَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ إِلَّا بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُ إِلَّا ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ مِنۡهُمۡ...﴾ [العنکبوت: 46].

«با اهل كتاب جز به آن (روشي) كه بهتر است مجادله نكنيد .مگر با كساني از ايشان كه ستم كردند».

و در جايي ديگر خداوند خطاب به پيامبرشص مي‌فرمايد: ﴿وَجَٰدِلۡهُم بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُ﴾ [النحل: 125]. «و به روشي كه بهتر است با آنان مناظره كن».

اين است روش پيامبرص و امامان اهل بيت، مناظره حضرت عبدالله بن عباسب با خوارج كه عليه حضرت علي شوريدند، بركسي پوشيده نيست و درپي آن بسياري از خوارج كه حق را دريافته بودند، برگشتند([[1]](#footnote-1)).

در واقع اگر به پيروان هر ديني نگاه كنيم غالبا به دين خود كاملا قانع هستند، فرقه‌هاي منسوب به اسلام چنين حالتي دارند، و همانگونه كه مي‌دانيد، تعدادشان هم كم نيست، و در حديث آمده كه اين امت به هفتادو سه فرقه متفرق مي‌شوند.

شايد ساده باشد كه هر فرقه‌ي اسلامي براي تأييد عقايد خويش، احاديث دروغيني را به حضرت پيامبرص نسبت دهد و از مردم بخواهد كه آن را بپذيرند و در غير اين صورت آنان را دشمن پيامبرص قلمداد كند.

مسلماً برخي از پيروان اين فرقه‌ها نمي‌دانند كه بسياري از اين احاديث، ساختگي هستند، و از اين جاست كه به آن معتقدند، به طور مثال:

اسماعيلي‌ها كه فرقه‌اي از شيعه و منسوب به اسماعيل فرزند امام جعفر صادق رحمه‌الله هستند، فقط خود را پيرو اهل بيت مي‌دانند و ديگران را گمراه مي‌شمارند، اسماعيلي‌ها مي‌گويند: خداوند در قرآن تعداد امامان را به دوازده امام محدود نكرده و اين دليل صحت مذهب ماست، زيرا امامان ما تعداد معيني ندارند و خداوند مي‌فرمايد: ﴿وَجَعَلۡنَٰهُمۡ أَئِمَّةٗ يَهۡدُونَ بِأَمۡرِنَا﴾ [الأنبیاء: 73]([[2]](#footnote-2)).

«و آنان را پيشواياني گردانيديم كه به فرمان ما هدايت مي‌كردند».

پس اين آيه دليل بر اين است كه تعداد امامان در عدد معيني محصور نيست.

زيدي‌ها كه فرقه‌اي ديگر از شيعه هستند، مدعيند كه حق با آنهاست و خود را به امام زيد بن علي بن الحسين، نوه امام حسين‡ منسوب مي‌كنند، و روايات بي شماري كه مؤيد مذهبشان مي‌باشد، به ايشان نسبت مي‌دهند، و مي‌گويند: پيروان مذهب اهل بيت ما هستيم، و فقط ما به حديث غدير و كساء عمل مي‌كنيم، و نام‌هاي امامان را مشخص شده مي‌دانيم، دقيقاً همانگونه كه حضرت پيامبرص عمل فرمودند، بلكه هر گاه خداوند امامان را ظاهر كند، مردم خود آنها را مي‌شناسند، زيرا فقط كسي از اهل بيت و نسل حسن و حسينإ، امام و واجب الاطاعه است كه با شمشير قيام كند، امّا امامي كه در خانه بنشيند و سرانجام با سم كشته شود، امامتش چه سودي دارد؟ حضرت پيامبرص خبر داده كه پس از او دوازده خليفه خواهد آمد، بدون رسيدن به حكومت، خلافتي متصور نيست، اما كسي از اهل بيت كه در خانه بنشيند و به حكومت و خلافت نرسد، دليل اين است كه او امام نيست.

اين همه در حالي است كه شيعه‌هاي اثنا عشري (دوازده امامي) هم به مذهب خود قانع هستند و مي‌گويند: ما پيروان اهل بيت هستيم، همان اهل بيت كه حضرت پيامبرص دستور داده تا در كنار قرآن به آنان نيز تمسك جوييم، آنان كشتي نجات هستند و ما مسلمانان راستيني هستيم كه به قرآن و سنت پيامبرص و اهل بيت، تمسك جسته‌ايم.

از اين گذشته، اگر از نزديك به شيعه‌هاي اثنا عشري بنگريم، مي‌بينيم كه هر فرقه‌اي، از آنان خود را حق و فرقه‌هاي ديگر را گمراه و خطاكار مي‌دانند.

زيرا فرقه‌ي اثنا عشري به فرقه‌ي اخباريه([[3]](#footnote-3)) و اصوليه([[4]](#footnote-4)) تقسيم مي‌شوند و برخي فرقه‌هاي اثنا عشري را بيش از دوازده فرقه ذكر كرده‌اند([[5]](#footnote-5)).

هر يك از اين فرقه‌ها آن ديگري را بد و بيراه مي‌گويد و عليه آن كتاب‌ها مي‌نويسد و آن را متهم مي‌كند كه از تشيع واقعي منحرف گشته ‌است. و اختلاف ميان آنان تا حدي است كه يكديگر را كافر مي‌دانند و آن گونه كه محمد جواد مغنيه در كتاب معروفش «مع علماء النجف»([[6]](#footnote-6)) مي‌گويد.

بر خي از آنان فتوا داده‌اند پشت آن ديگري نماز خواندن حرام است. و حتي برخي از شيوخ «اخباريه» كتابهاي «اصوليه» را چنان نجس مي‌دانستند كه حاضر نبودند به آن دست بزنند بلكه فقط با پارچه آنها را مي‌گرفتند([[7]](#footnote-7)). مقلدان مراجع نيز چنين حالتي دارند، مثلا مقلدان «شيرازي» يا «سيستاني» يا «تبريزي» يا «مدرسي» مقلدان «عصفور» و يا «بحراني» را گمراه مي‌دانند، و اين‌ها همه پيروان «احقاقي» را گمراه مي‌دانند و برعكس، و بقيه نيز اين‌گونه هستند.

كوتاه سخن اين كه همه ادعا دارند كه حق با آنهاست، در صورتي كه حقي كه چاره‌اي جز آن نيست، پيروي كتاب الله و سنت رسول‌الله ص است كه امامان اهل بيت رضوان‌الله عليهم اجمعين بر آن عمل نمودند، و هر كس چيزي ادعا كند و آن را به اهل بيت نسبت دهد، قابل قبول نيست.

نمي‌خواهم در اين باره بيش از اين سخن بگويم: زيرا موضوع سخن چيزي ديگر است، فقط مي‌خواستم اين قضيه را روشن كنم كه: هر كس خود را حق به‌جانب و بسا ديگران را گمراه مي‌داند، در صورتي كه شايد شعارشان يكي باشد.

راستي، اكنون كه چنين است، پس بايد با چه معياري ميان اين فرقه‌ها قضاوت كنيم؟! هر فرقه‌اي مي‌گويد رواياتشان عين واقعيت است و روايات ديگران ساختگي و منسوب به امامان است، و همه بايد براي اثبات سخن خود برهان و دليل بياورند. سپس به هر فرقه‌اي كه خود را حق مطلق مي‌داند مي‌گوييم: شما را به خدا، آيا اجتهادات تمامي مراجع شما حق هستند؟

پاسخ مشخص است كه: حق فقط يكي است نه همه، بنابراين، بايد پرسيد: پس اجتهادات كدام مرجع مطابق مذهب اهل بيت است؟

پس براي شناخت حق بايد اجتهاد نمود، و پوينده‌‌ي حق بايد پيرو دليل باشد و لو اينكه مخالف قول مرجع باشد، نه آنگونه كه برخي در هر حال از مرجع تقليد مي‌كنند!.

خداوند متعال ما را مأمور نموده تا از پيامبران پيروي كنيم نه اينكه بدون توجه به دليل، از مراجع تقليد كنيم، در غير اين صورت كسي كه پيرو كلام الله و احاديث پيامبرص باشد و از مراجع تقليد نكند، گناهكار شمرده مي‌شود و هيچ عاقلي چنين سخني نمي‌گويد. بي تر ديد خداوند به انسان عقل داده تا با آن حق را از باطل بشناسد و خداوند اين قرآن عظيم الشان را نازل فرمود و از تحريف و دستبرد محفوظ داشت، تا هنگام اختلاف مرجع اين امت باشد و به آن حكم كنند، وگرنه هر كسي، هر چه مي‌خواست، مي‌گفت.

مقصود اين است كه هر شخصي بايد بنگرد و با خود بينديشد، شايد حق با او و يا كسي ديگر باشد، و گفتگوي علمي و دور از تعصب، در اين زمينه، بسيار كمك خواهد نمود.

از خداوند مي‌خواهيم ما را به راه راست هدايت كند، و حقانيت حق و بطلان باطل را به ما بنماياند و توفيقمان دهد كه از حق پيروي كنيم و از باطل اجتناب ورزيم.

اللهم آمين.

موضوع اصلي

يكي از موضوعات جنجال برانگيز ميان فرقه‌هاي اسلامي، موضوع صحابه است، آيا صحابه عادلند يا خير؟ آيا از آنان رده(برگشت از دين) و يا نفاقي سر زده يا خير؟ آيا آياتي كه منافقان مدينه را مذمت مي‌كند بعضي از صحابه را نيز در بر مي‌گيرد يا اصلاً از افرادي ديگر سخن مي‌گويد؟ حقيقتاً، اين موضوع بسيار مهمي است، زيرا صحابه بودند كه حضرت پيامبرص را همراهي كردند و قرآن و سنت نبوي را از ايشان نقل كردند، پس آيا روايات‌آنان مورد قبول است يا خير؟ و يا بايد تنها از آناني كه تغيير و تبديلي ايجاد نكردند، روايت شود؟

در واقع منشأ بسياري از اين اشتباهات و كج فهمي‌ها عدم تفريق بين معناي لغوي و معناي شرعي«صحبت» مي‌باشد، نبايد فراموش كرد كه هنگام سخن گفتن درباره‌ي صحابه، معناي شرعي آن منظور است، نه معناي لغوي، يعني اين كه صحابي به كسي گفته مي‌شود كه، حضرت پيامبرص را در حال حيات و با ايمان ديده باشد و مسلمان از دنيا رفته باشد([[8]](#footnote-8)).

پس بنابراين تعريف، در مي‌يابيم كه مراد از لفظ صحابه، منافقان نيستند: زيرا آنان اصلاً ايمان نداشتند، و همچنين آناني كه مرتد شدند و با كفر از دنيا رفتند و يا اين كه پس از وفات رسول الله‌ص و يا در حيات ايشان، ايمان آوردند. اما ايشان را ملاقات نكرده‌اند، صحابي گفته نمي‌شوند.

موضوع صحابه بحثي عقيدتي است، لذا آيات قرآن را كه درباره‌ي صحابه و منافقين نازل شده‌ است ذكر خواهم كرد تا اينكه حقيقت آشكار شود و علايم و نشانه‌هاي هر يك از اين دو گروه را بدانيم، و ان شاء الله در اين زمينه از احاديث حضرت پيامبرص و اقوال و گفتار امامان اهل بيت رضوان الله عليهم اجمعين نيز استفاده خواهم نمود.

شايد كسي بگويد: من كه عالم نيستم، چگونه مي‌توانم احاديث صحيح را از احاديث ضعيف، تشخيص دهم؟

مي‌گويم: اين درست است، اما تو مي‌ تواني قرآن را كه با زبان عربي واضح و آشكار نازل شده، بخواني و در آن تدبر كني، خداوند عقايد را در قرآن با وضاحت تمام به گونه‌اي بيان نموده كه براي هيچ احدي بهانه اي باقي نمي‌گذارد.

از اين گذشته، خداوند به تو عقلي عنايت نموده كه به وسيله‌آن مي‌تواني در پرتوي قرآن كريم، حق را از باطل تشخيص دهي و احاديث ساختگي و دروغيني را كه در باره صحابه به حضرت پيامبرص نسبت داده‌اند، بشناسي، زيرا امكان ندارد كه احاديث حضرت پيامبر ص با قرآن تعارض داشته باشد. و اگر حديثي آشكارا با قرآن تعارض داشته باشد، دليل بر اين است كه آن حديث ساختگي و دروغ است.

طبرسي كه يكي از علماي شيعه است در كتاب «الاحتجاج» خود از امام باقر از رسول الله ص روايت نموده كه ايشان فرمودند: «هر گاه حديثي به شما رسيد، آن را با قرآن و سنت من بسنجيد، هر چه با كتاب الله و سنت من موافق بود، بپذيريد، و آنچه مخالف قرآن بود نپذيريد»([[9]](#footnote-9)).

چنين رواياتي از امامان ديگر اهل بيت نيز نقل شده مثلا امام جعفر صادق رضي الله عنه مي‌فرمايد: «هر حديثي كه به ما نسبت داده مي‌شود نپذيريد، مگر آن كه با قرآن و سنت موافق باشد»([[10]](#footnote-10)).

و در جايي ديگر مي‌فرمايد: «از خدا بترسيد و آنچه از ما نقل مي‌شود و مخالف كلام پروردگارمان و مخالف سنت پيامبرمانص است، نپذيريد، زيرا هر گاه ما حديثي باز گو مي‌كنيم، مي‌گوييم:

خداوند مي‌فرمايد، رسول‌اللهص فرمودند»([[11]](#footnote-11)).

امام باقر/ مي‌فرمايد: «آنچه از ما به شما مي‌رسد، بنگريد، اگر با قرآن موافق بود بپذيريد و اگر مخالف بود، رد كنيد»([[12]](#footnote-12)).

برادر مسلمان! مي‌بينيد كه معيار فقط قرآن است، هر چه با قرآن موافق باشد، پذيرفته مي‌شود و هر چه مخالف آن باشد مردود است و به ديوار زده مي‌شود، و اين دقيقاً همان چيزي است كه رسول‌اللهص و امامان اهل بيت به ما توصيه فرموده‌اند، پس برويم به سرچشمه‌ي زلال قرآن تا ببينيم در اين باره چه مي‌گويد.

صحابه و منافقان در قرآن كريم

آيا مگر كسي انكار مي‌كند كه همراه با حضرت پيامبرص در مدينه و در اطراف آن منافقاني وجود داشته‌اند؟

آيا مگر كسي مي‌تواند انكار كند خداوند متعال در آيات متعددي، صحابه را تعريف و تمجيد كرده است؟

آيا قرآن اين دو گروه را از همديگر متمايز نموده است؟

آيا مگر كسي حديث حوض را كه از پيامبرص ثابت است. و اين كه مردماني از حوض رانده مي‌شوند، انكار مي‌كند؟

اين‌ها همه حقايقي است كه در آن هيچ شك و ترديدي نيست، اما چگونه مي‌توان آنها را با هم تطبيق داد؟!!!.

چگونه اين و آن را هم جمع كنيم، و آيا صحابه‌اي كه خداوند آنان را در آيات متعددي ستوده است، همان‌هايي هستند كه پس از وفات رسول‌اللهص مرتد شدند؟!!!

اين‌ها همه نكاتي است كه بايد به آن تدبر و تأمل نماييم، از خداوند مي‌خواهيم كه ما را به آنچه مي‌پسندد و به آن راضي است، توفيق دهد.

آيا قرآن صحابه و منافقان را از همديگر متمايز كرده است؟!.

شايد برخي از مسلمانان از قضيه‌ي مهمي، يعني وجود منافقاني در مدينه در زمان رسول اللهص ناآگاه باشند و از اينجاست كه اين امر را به كلي نفي مي‌كنند، در صورتي كه قرآن اين مطلب را صراحتاً بيان نموده است، خداوند متعال مي‌فرمايد: ﴿وَمِمَّنۡ حَوۡلَكُم مِّنَ ٱلۡأَعۡرَابِ مُنَٰفِقُونَۖ وَمِنۡ أَهۡلِ ٱلۡمَدِينَةِ مَرَدُواْ عَلَى ٱلنِّفَاقِ﴾ [التوبة: 101].

«برخي از باديه نشييناني كه پيرامون شما هستند و برخي از اهل مدينه منافقند كه بر نفاق خو گرفته‌اند».

اما در مكه پديده‌اي به نام نفاق اصلاً وجود نداشت

از طرفي ديگر برخي از مردم آياتي را كه درباره‌ي صحابه نازل شده و آياتي كه در باره‌ي منافقان است از هم تشخيص نمي‌دهند، و در فهم آن دچار مشكل مي‌شوند و مي‌پرسند: آيا برخي از صحابه منافق بوده‌اند و يا منافقان كساني ديگرند؟

در پاسخ به اين اشكال بايد گفت كه:

بدون ترديد درباره‌ي صحابه آيات زيادي نازل شده است همان‌گونه كه درباره‌ي منافقان نيز آياتي نازل شده، و اين امر براي كسي كه قرآن را تلاوت كند و به آن تدبر كند، واضح و آشكار است.

بنابراين نه صحابه منافقند و نه منافقان صحابي، و گرنه تمييزي كه قرآن بين آنان قايل شده، هيچ سودي نداشت، پس هنگامي كه قرآن صحابه را مي‌ستايد منافقان مراد نيستندو نيز هنگامي كه منافقان را نكوهش مي‌كند و آنان را به آتش جهنم و عذاب وعده مي‌دهد، صحابه مراد نيستند.

دقيقاً همان گونه كه خداوند مؤمنان و كافران و پرهيزگاران و بد كاران را از همديگر متمايز نموده است.

تفاوت ميان صحابه و منافقان در قرآن كريم كاملاً آشكار است و عيناً در همان سوره‌اي كه مؤمنان را مي‌ستايد، منافقان را نيز مذمت مي‌كند و اين دليل بر اين است كه آنان دو گروه متفاوت هستند، خداوند مي‌فرمايد: ﴿وَيَحۡلِفُونَ بِٱللَّهِ إِنَّهُمۡ لَمِنكُمۡ وَمَا هُم مِّنكُمۡ﴾ [التوبة: 56].

«و به خدا سوگند مي‌خورند كه آنان از (زمره‌ي) شما هستند ولي آنان از شما نيستند».

خداوند متعال خبر مي‌دهد كه منافقان سوگند مي‌خورند كه آنان نيز از صحابه هستند،و سپس اعلام مي‌دارد كه آنان از صحابه نيستند.

خداوند متعال مي‌فرمايد: ﴿وَٱلسَّٰبِقُونَ ٱلۡأَوَّلُونَ مِنَ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ وَٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُم بِإِحۡسَٰنٖ رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُ وَأَعَدَّ لَهُمۡ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي تَحۡتَهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدٗاۚ ذَٰلِكَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ ١٠٠ وَمِمَّنۡ حَوۡلَكُم مِّنَ ٱلۡأَعۡرَابِ مُنَٰفِقُونَۖ وَمِنۡ أَهۡلِ ٱلۡمَدِينَةِ مَرَدُواْ عَلَى ٱلنِّفَاقِ لَا تَعۡلَمُهُمۡۖ نَحۡنُ نَعۡلَمُهُمۡۚ سَنُعَذِّبُهُم مَّرَّتَيۡنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٖ ١٠١﴾ [التوبة: 101-102].

«و پيشروان نخستين از مهاجران و انصار و كساني كه به نيكوكاري از آنان پيروي كردند، خداوند از آنان خشنود شد و آنان نيز از او خشنود شدند و برايشان باغهايي كه زير آن جويباران روان است آماده ساخت كه در آنجا هميشه جاودانه‌اند. اين كاميابي بزرگ است. برخي از باديه نشيناني كه پيرامون شما هستند و برخي از اهل مدينه منافقند كه بر نفاق خو گرفته‌اند تو آنان را نمي‌شناسي ما آنان را مي‌شناسيم، دو بار آنان را عذاب خواهيم كرد آنگاه به عذابي بزرگ باز گردانيده مي‌شوند».

در اين دو آيه خداوند بيان نمود كه او مهاجرين و انصار را به باغهايي وعده داده كه در آن جوي‌هايي روان است و آنان براي هميشه در آن مي‌مانند، و وعده‌ي خداوند حق است و هرگز خُلفي در آن صورت نمي‌گيرد و سپس افزود كه در مدينه و اطراف آن منافقاني وجود دارند معناي اين مطلب اين است كه مهاجرين و انصار منافق نيستند و برعكس، ان شاء الله در اين باره بيشتر توضيح خواهيم داد.

بنابراين معلوم گشت كه خداوند در تعدادي از آيات از صحابه و در تعدادي ديگر از منافقان سخن گفته و صفات و ويژگيهاي هر دو گروه را بيان نموده است.

روش امامان و اهل بيت همان روش قرآن است

من با برخي از شيعه‌ها كه با آنان زيسته‌ام، در باره‌ي بعضي آيه‌هاي قرآن، خصوصاً در موضوع صحابه، گفتگوهايي داشته‌ام.

اما قبل از اين كه برخي از اين گفتگوها را براي شما نقل كنم، مي‌گويم كه: بدون ترديد روش درست و حق، روش قرآن كريم است و امامان اهل بيت، بر روش قرآن عمل مي‌نمودند.

نبايد فراموش كنيم كه بر امامان اهل بيت بسيار دروغ گفته شده، همان گونه كه بر جدشان، رسول‌ اللهص نيز دروغ گفته شده، و پيروي از اهل بيت به اين معنا نيست كه اين روايات دروغين را بپذيريم، بلكه به اين معنا است كه روايات صحيح را بشناسيم، و آنگاه مي‌توانيم از آنان پيروي كنيم...، و هر كس از قرآن و سنت پاكيزه‌ي رسول اللهص پيروي كند، در واقع به همان راهي رفته است كه امامان اهل بيت رفته‌اند، زيرا دين كامل گشته و نيازي نيست كه كسي چيزي ديگر به آن بيفزايد.

امام جعفر صادق/ نيز به همين مطلب اشاره مي‌كند، آنجا كه مي‌فرمايد: «از خدا بترسيد و آنچه از ما نقل مي‌شود و مخالف كلام پروردگارمان و مخالف سنت پيامبرمانص است،نپذيريد، زيرا هر گاه ما حديثي باز گو مي‌كنيم، مي‌گوييم: «خداوند مي‌فرمايد، رسول اللهص فرمودند»([[13]](#footnote-13)).

و نيز مي‌گويد: «هر حديثي كه به ما نسبت داده مي‌شود نپذيريد، مگر آن كه با قرآن و سنت موافق باشد»([[14]](#footnote-14)).

پس امامان اهل بيت توصيه نموداند كه فقط آن دسته از احاديث منسوب به آنان پذيرفته شود كه، با قرآن و سنت رسول اللهص موافق باشد، اما واقعاً شگفت آور است كه برخي برعكس عمل مي‌كنند و تنها آن آيات و احاديث پيامبرص را مي‌پذيرند كه با دروغ‌هاي منسوب به امامان رحمهم الله موافق باشد.

خواننده گرامي: ما نمي‌خواهيم همچون آن مسيحي عمل كنيم، و سخناني بي اساس را به امامان اهل بيت نسبت دهيم و سپس مردم را متهم كنيم كه از روش اهل بيت پيروي نمي‌كنند، روشي كه در واقع صد در صد با روش اهل بيت رحمهم الله منافات دارد.

كساني كه ادعاي پيروي از روش اهل بيت را دارند، دهها فرقه هستند و هر فرقه‌اي خود را بر حق و ديگران را بر باطل مي‌داند، مي‌بينيم كه آنان، هر چه دلشان بخواهد به امام علي و امام جعفر/ و ديگران، نسبت مي‌دهند و سپس از مردم مي‌خواهند كه از آنان پيروي كنند.

مي‌گويم: لازم است كه ابتدا روش اهل بيت را صادقانه و بي غرض بشناسيم تا بينش و داوري ما بر اساسي صحيح و استوار باشد.

نخستين گفتگو

درواقع گفتگوهايي كه با شيعه داشته‌ام، بسيار زياد است، يكي از نخستين گفتگوهايم با يك شيعه در باره‌ي آياتي بود كه در قرآن كريم صحابه را مي‌ستايد و همچنين آياتي كه در باره‌ي منافقان نازل گشته است، در يكي از جلسات به اين آيه استدلال نمودم كه خداوند مي‌فرمايد:

﴿مُّحَمَّدٞ رَّسُولُ ٱللَّهِۚ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡۖ تَرَىٰهُمۡ رُكَّعٗا سُجَّدٗا يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗاۖ سِيمَاهُمۡ فِي وُجُوهِهِم مِّنۡ أَثَرِ ٱلسُّجُودِۚ ذَٰلِكَ مَثَلُهُمۡ فِي ٱلتَّوۡرَىٰةِۚ وَمَثَلُهُمۡ فِي ٱلۡإِنجِيلِ كَزَرۡعٍ أَخۡرَجَ شَطۡ‍َٔهُۥ فَ‍َٔازَرَهُۥ فَٱسۡتَغۡلَظَ فَٱسۡتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِۦ يُعۡجِبُ ٱلزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ ٱلۡكُفَّارَۗ وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ مِنۡهُم مَّغۡفِرَةٗ وَأَجۡرًا عَظِيمَۢا ٢٩﴾ [الفتح: 29].

«محمد رسولِ خداست و كساني كه همراه اويند بر كافران سخت گير و در ميان خود مهربانند، آنان را در حال ركوع و سجده مي‌بيني كه از خداوند فضل و خشنودي مي‌جويند، نشانة‌(درستكاري) آنان از اثر سجده در چهره‌هايشان پيداست، اين وصف آنان در تورات و وصفشان در انجيل مانند كشتي است كه جوانه‌اش را برآوَرد آنگاه آن را تنومند ساخت آنگاه ستبر شد، بر ساقه‌هايش ايستاد، كشاورزان را شگفت زده مي‌سازد تا از (ديدن) آنان كافران را به خشم آورد خداوند به كساني از آنان كه ايمان آورده‌اند و كارهاي شايسته كرده‌اند آمرزش و پاداشي بزرگ وعده داده است».

گفتم اين آيه از عظيم‌ترين‌ آياتي است كه صحابه را مي‌ستايد و يكي از واضح ترين دلايل اعجاز قرآن و عظمت پروردگار و وسعت علم اوست.

يكي از شيعه‌ها بلا فاصله گفت: اين آيه هيچ دلالتي بر فضل صحابه ندارد.

گفتم: چگونه؟!.

گفت: زيرا خداوند در آخر آيه مي‌فرمايد: ﴿وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ مِنۡهُم مَّغۡفِرَةٗ وَأَجۡرًا عَظِيمَۢا﴾

﴿مِنۡهُم﴾ كه در آيه آمده به معناي «برخي از آنان» است «و همه‌ي صحابه مراد نيستند» گفتم: اولا: اين كه «من» را فقط براي تبعيض حصر مي‌كني، سخني است بدون دليل و مدرك.

ثانيا: سخن تو زماني ممكن است كه ابتداي آيه را حذف كنيم و آيه فقط در باره‌ي كساني سخن مي‌گفت كه ايمان آورده‌اند و عمل صالح انجام دهند و اين كه مثالشان در تورات و انجيل چنين است، يعني قبل از اين كه خلق شوند، و اگر مراد خداوند فقط بعضي از آنان بود، واضح و آشكارا بيان مي‌نمود، خداوند مي‌فرمايد: ﴿أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡۖ تَرَىٰهُمۡ رُكَّعٗا سُجَّدٗا يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗاۖ سِيمَاهُمۡ فِي وُجُوهِهِم مِّنۡ أَثَرِ ٱلسُّجُودِ﴾.

خداوند مي‌فرمايد: ﴿ٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ﴾ «آن‌هايي كه همراه اويند». و در پي آن صفاتشان را اين گونه ذكر نمود: ﴿أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡۖ تَرَىٰهُمۡ رُكَّعٗا سُجَّدٗا يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗا﴾.

آيا معنايش اين است كه خداوند به بعضي از آنان وعده‌ي مغفرت و پاداشي بزرگ داده و بعضي ديگر را وعده نداده است، آيه را از ابتدا بخوان و در آن تدبر كن.

پس آناني كه خداوند آنان را چنين مي‌ستايد كه دائماً در حال عبادتند و خواستار فضل و رضايت او هستند، بدون ترديد آنها ايمان آورده‌اند و عمل صالح انجام داده اند بنا براين معناي (من) در اين آيه از دو حال، خالي نيست.

يا اينكه «من» براي بيان جنس است، يعني اين كه خداوند جنس صحابه را كه ايمان آورده‌اند و عمل صالح انجام داده اند، به مغفرت و پاداشي بزرگ مژده داده است، مانند آيه‌ي ديگر كه مي‌فرمايد: ﴿فَٱجۡتَنِبُواْ ٱلرِّجۡسَ مِنَ ٱلۡأَوۡثَٰنِ﴾ [الحج: 30].

«پس از پليدي بتان اجتناب كنيد».

معنايش اين است كه از جنس اين بتها بپرهيزيد نه اينكه از بتهايي كه پليدند بپرهيزيد و از باقي نپرهيزيد، اين مطلب را هم علماي اهل سنت و هم علماي شيعه ذكر كرده‌اند([[15]](#footnote-15)).

احتمال دوم اين كه «من» مؤكده است، يعني اين كه خداوند كساني را كه ايمان آورده‌اند و عمل صالح انجام داده‌اند و بخصوص صحابه را به مغفرت و پاداش بزرگي مژده داده است، همان گونه كه در آيه‌اي مي‌فرمايد: ﴿وَنُنَزِّلُ مِنَ ٱلۡقُرۡءَانِ مَا هُوَ شِفَآءٞ وَرَحۡمَةٞ﴾ [الإسراء: 82].

«و از قرآن آنچه را كه شفا بخش و رحمت براي مومنان است فرو مي‌فرستيم».

معناي ﴿مِنَ ٱلۡقُرۡءَانِ﴾ اين نيست كه بخشي از آيات قرآن شفا و رحمت است و بخشي ديگر چنين نيست، بلكه «من» براي تأكيد است و من در آيه‌ي قبلي نيز چنين است([[16]](#footnote-16)).

گفت: اين درست است، اما آيه بر فضل آن دسته از صحابه دلالت دارد كه داراي اين صفات باشند يعني بر كافران شديد و با همديگر مهربان باشند و همه صحابه اين گونه نبودند.

گفتم: من پاسخم را در دو نكته خلاصه مي‌كنم:

اول: اين كه، آنهايي كه «من» را تبعيضي مي‌گويند، به اين خاطر است كه مي‌دانند كه اين آيه تمامي صحابه‌اي را كه همراه حضرت پيامبرص بوده‌اند، شامل مي‌شود، و آنها همان كساني هستند كه غزوه بدر، احد، خندق، تبوك و غيره، همراه با ايشان جهاد كردند، و پذيرفتن اين مطالب براي آن افراد سخت است، وبه اين جهت كوشيده‌اند كه «من» را تبعيضي قرار دهند، در صورتي كه اين (براي بيان تبعيض بودن«من») طعن و ايرادي است در ابتداي آيه و وصفي كه خداوند متعال در تورات و انجيل از صحابه بيان نموده است، زيرا خداوند آنجا هيچ كسي را (از اين وصف) مستثني نكرده‌ است.

دوم: اين كه براي هيچ مسلماني جايز نيست كه به سبب داستانها و افسانه‌هاي دروغيني كه در كودكي شنيده، جاهلانه و با هواي نفس بر قرآن حكم كند، مدح و ستايش عطرآگين صحابه از جانب خداوند گواه بر اين است كه چنين داستان‌هايي دروغ و ساختگيند و كم و زياد و تحريف شده‌اند، اما متأسفانه برخي از مسلمانان ساده لوح آن را پذيرفته‌اند و به سبب آن با صحابه بغض و دشمني دارند.

بنابراين، واقعيتي كه با يد پذيرفت اين است كه ستايش صحابه توسط خداوند متعال در تورات و انجيل و توصيف آنان به برترين و والاترين صفات دليل و گواه بر اين است كه آنان صلاحيت و لياقت مژده‌هايي را كه خداوند به آنان داده، داشته‌اند.

به اين حديث كه در كتب شيعه روايت شده، بينديش:

«عن ابن عباسب قال: سأل قوم النبي فيمن نزلت هذه الآيه: ﴿وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَهُم مَّغۡفِرَةٞ وَأَجۡرٌ عَظِيمٞ ٩﴾ [المائدة: 9]. قال: إذا كان يوم القيامه عقدلواء من نور ابيض ونادي مناد: ليقم سيد الـمومنين ومعه الذين آمنو فقد بعث محمد، فيقوم علي بن ابي‌طالب فيعطي الله اللواء من النور الأبيض بيده، تحته جميع السابقين الاولين من الـمهاجرين والأنصار، لا يخالطهم غيرهم حتى يجلس علي منبر من نور رب العزة ويعرض الجميع عليه رجلاً رجلاً فيعطي اجره ونوره فإدا أتى على آخرهم قيل لهم: قد عرفتم موضعكم ومنازلكم من الجنة، انّ ربكم يقول لكم مغفرة وأجر عظيم- يعني الجنة- فيقوم علي بن ابي‌طالب والقوم تحت لوائه معهم حتي يدخل الجنة، ثم يرجع الي منبر فلا يزال يعرض عليه جميع المؤمنين فيأخذ نصيبة منهم الي الجنة وينزل اقواماً الي النار فذاك قوله تعالى: ﴿وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِٱللَّهِ وَرُسُلِهِۦٓ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلصِّدِّيقُونَۖ وَٱلشُّهَدَآءُ عِندَ رَبِّهِمۡ لَهُمۡ أَجۡرُهُمۡ وَنُورُهُمۡ﴾ [الحدید: 19]. يعني للسابقين الأولين والـمؤمنين وأهل الولاية، ﴿وَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَكَذَّبُواْ بِ‍َٔايَٰتِنَآ أُوْلَٰٓئِكَ أَصۡحَٰبُ ٱلۡجَحِيمِ﴾ [الحدید: 19]. قالو: يعني بالولاية‌ بحق علي، وحق على الواجب على العالـمين»([[17]](#footnote-17)).

«حضرت ابن عباسل مي‌گويد: مردماني از حضرت پيامبرص پرسيدند كه آيه‌ي: ﴿وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَهُم مَّغۡفِرَةٞ وَأَجۡرٌ عَظِيمٞ ٩﴾ [المائدة: 9]. درباره چه كسي نازل شده است، ايشان در پاسخ فرمودند: «هر گاه قيامت برپا شود، پرچمي از نور سفيد ساخته خواهد شد و فريا زننده‌اي فرياد مي‌زند كه: سيد مؤمنان همراه با كساني كه ايمان آورده‌اند برخيزند، همانا محمد بر انگيخته شده، در پي آن علي ابن ابي طالب برمي‌خيزد و خداوند آن پرچم را به دست او مي‌دهد و تمامي سابقين اولين از مهاجرين وانصار (مهاجرين و انصاركه در ايمان آوردن پيشگام بوده‌اند) زير پرچم او خواهند بود و كسي ديگر با آنان همراه نخواهد بود تا اينكه بر منبري از نور مي‌نشيند و تمامي آنان يك بيك بر او پيش كرده خواهند شد و او به هر يكي از آنان پاداش و نورش را مي‌دهد و چون به پايان مي‌رسند به آنان گفته مي‌شود: اكنون همه شما منزل و جايگاه خود را در بهشت مي‌دانيد، پروردگار شما مي‌گويد:شما نزد من مغفرت و پاداش بزرگي (بهشت) داريد، آنگاه علي بن ابي‌طالب برمي‌خيزد و همراه با آنان كه زير پرچمش هستند وارد بهشت مي‌شودو سپس برمي‌گردد و بر آن منبر مي‌نشيند و آنگاه تمامي مؤمنان بر او پيش كرده مي‌شوند، بهره‌اي از آنان براي بهشت انتخاب مي‌كند و برخي به جهنم مي‌فرستد. اين است( تفسير) فرموده خداوند ﴿وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِٱللَّهِ وَرُسُلِهِۦٓ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلصِّدِّيقُونَۖ وَٱلشُّهَدَآءُ عِندَ رَبِّهِمۡ لَهُمۡ أَجۡرُهُمۡ وَنُورُهُمۡ﴾ [الحدید: 19]».

«و كساني كه به خداوند و رسولش ايمان آورده‌اند اينند كه نزد پروردگارشان راستگو و شهيد اند آنان پاداش و نورشان را دارند».

منظور سابقين اولين و مؤمنان و اهل ولايت هستند، ﴿وَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَكَذَّبُواْ بِ‍َٔايَٰتِنَآ أُوْلَٰٓئِكَ أَصۡحَٰبُ ٱلۡجَحِيمِ﴾ [الحدید: 19].

«و كساني كه كفر ورزيدند و آيات ما را دروغ انگاشتند آنان دوزخي‌اند».

مي‌گويند: منظور كفر به ولايت علي و حق واجب علي بر جهانيان است.

ملاحظه مي‌كنيد كه در حديث كلمه «جميع» وارد شده، پس چگونه بعضي مي‌گويند آيه بعضي را شامل مي‌شود نه همه را!!!.

بلكه پيامبر ص فرمودند: «هر كس در يكي از حرمين، مكه يا مدينه، بميرد از او حساب گرفته نمي‌شود و به عنوان مهاجر الي الله از دنيا مي‌رود و روز قيامت همراه با اهل بدر حشر مي‌گردد»([[18]](#footnote-18)).

اين روايت صريحاً‌و بدون هيچ‌گونه قيد و شرطي بر فضل و برتري اهل بدر دلالت مي‌كند، و در رأس آنها، ابوبكر، عمر، عثمان، علي، ابو عبيده، عبدالرحمن بن عوف، زبير و طلحه قرار دارند، مشاهده مي‌كنيد كه آيه و حديث چگونه با هم انسجام كاملي دارند.

خداوند وصف صحابه را در تورات ذكر كرده و بني‌اسرائيل را به آن آگاه نموده است، راستي اگر از يكي از آنان بپرسيد كه آيا آنهايي كه خداوند فرموده كه همراه خاتم الانبياء هستند و چنين صفاتي دارند، آيا از اهل بهشت هستند يا خير؟

آيا به نظر شما مي‌گويد كه: آري همه آنان بهشتي هستند و يا اين كه مي‌گويد: خير، بعضي از آنان، منافق هستند، و سپس خرافات و افسانه‌ها و داستان‌هاي تحريف شده را باز مي‌گويد؟

خواننده عزيز: اندكي تدبر و اندكي انصاف و پيش از آن، طلب رضاي الهي، كافي است.

نكته‌ي مهم ديگر، مدحي است كه خداوند در تورات و انجيل از صحابه نموده است، در اين مدح بينديش:

اول: مدح آنان در تورات، خداوند مي‌فرمايد: ﴿مُّحَمَّدٞ رَّسُولُ ٱللَّهِۚ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡۖ تَرَىٰهُمۡ رُكَّعٗا سُجَّدٗا يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗاۖ سِيمَاهُمۡ فِي وُجُوهِهِم مِّنۡ أَثَرِ ٱلسُّجُودِۚ ذَٰلِكَ مَثَلُهُمۡ فِي ٱلتَّوۡرَىٰةِ﴾ [الفتح: 29].

آيا در اين مدح استثنا و يا تقييدي مي‌بيني؟ آيا اگر از اسلام برمي‌گشتند و سبب نابودي اسلام مي‌شدند، صلاحيت و لياقت چنين وصفي را داشتند؟ آن هم كجا؟ در تورات!!.

دوم: ­﴿وَمَثَلُهُمۡ فِي ٱلۡإِنجِيلِ كَزَرۡعٍ أَخۡرَجَ شَطۡ‍َٔهُۥ فَ‍َٔازَرَهُۥ فَٱسۡتَغۡلَظَ فَٱسۡتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِۦ يُعۡجِبُ ٱلزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ ٱلۡكُفَّارَ﴾ [الفتح: 29].

آيا در اين مدح استثنا يا تقييدي مي‌بينيد؟

لهذا آخر اين آيه تأكيدي است بر ابتداي آيه و امكان ندارد كه كتابهاي آسماني با يكديگر تناقص داشته باشند، و همچنين همه قرآن بايد پذيرفته شود نه اينكه بعضي از آن پذيرفته و بعضي ديگرش ترك شود و جزوي از آيه گرفته و جزو ديگرش رها شود.

ياد آور مي‌شوم كه معيّتي كه در آيه ذكر شده، معيّت تكريم و تشريف است كه خداوند صحابه را همراه با پيامبرص ذكر كرده‌است، معيّت و همراهي ايشان با رسول الله‌ص را در حالات مختلف، اعم از صلح و جنگ و سلامتي و بيماري مشاهده مي‌كنيم، و اين همراهي در غزوه‌ي بدر، احد، خندق، صلح حديبيه، فتح مكه، تبوك و غيره كاملاً‌آشكار و واضح است.

خواننده‌ي عزيز: آنچه خوانديد مطلبي بود كه صراحتاً در قرآن بيان شده است، اكنون به توصيفي كه امير المؤمنين حضرت علي بن ابي‌طالب بيان مي‌كند توجه كنيد.

در كتاب نهج البلاغه آمده كه ايشان مي‌فرمايد: «لقد رأيت اصحاب محمد فما أرى أحداً يشبههم لقد كانو يصبحون شعثاً غبراً وقد باتوا سجداً وقياماً، يراوحون بين جباههم وخدودهم، ويقفون على مثل الجمر من ذكر معادهم كأن بين اعينهم ركب الـمعزي من طول سجودهم، إذا ذكر الله هملت اعينهم حتى تبل جيوبهم، ومادوا كما يميد الشجر يوم الريح العاصف خوفاً من العقاب ورجاءً للثواب»([[19]](#footnote-19)).

«من اصحاب محمدص را ديده‌ام، اما هيچ كدام از شما را مانند آنان نمي‌بينم، آنها با موهايي پراكنده و چهره‌هايي غبار آلود صبح مي‌كردند، زيرا شب تا به صبح در حال سجده و قيام بودند.

گاه پيشاني و گاه گونه‌ها را در پيشگاه خدا به خاك مي‌گذاردند و از ذكر آخرت بي‌تاب و بي‌قرار بودند پيشاني‌آنها از سجده‌هاي طولاني همچون زانوي بز پينه بسته بود و هنگامي كه نام خدا برده مي‌شد آنچنان چشم‌هايشان اشكبار مي‌شد گه گريبان آنان تر مي‌‌گرديد و از بيم عقاب الهي و اميد پاداش، همچون بيد كه شدت تند باد به خود مي‌لرزد، مي‌لرزيدند».

من هرگاه اين متن را مي‌خوانم به ياد اين آيه مي‌افتم «پس مي‌توانيم بگوييم كه روش امامان همان روش قرآن است، در تشريح آيه‌ي دومي در اين باره بيشتر توضيح خواهم داد.

**آيه‌ي دوم:**

خداوند مي‌فرمايد: ﴿وَٱلسَّٰبِقُونَ ٱلۡأَوَّلُونَ مِنَ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ وَٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُم بِإِحۡسَٰنٖ رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُ وَأَعَدَّ لَهُمۡ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي تَحۡتَهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدٗاۚ ذَٰلِكَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ ١٠٠ وَمِمَّنۡ حَوۡلَكُم مِّنَ ٱلۡأَعۡرَابِ مُنَٰفِقُونَۖ وَمِنۡ أَهۡلِ ٱلۡمَدِينَةِ مَرَدُواْ عَلَى ٱلنِّفَاقِ لَا تَعۡلَمُهُمۡۖ نَحۡنُ نَعۡلَمُهُمۡۚ سَنُعَذِّبُهُم مَّرَّتَيۡنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٖ ١٠١﴾ [التوبة: 100-101].

«و پيشروان نخستين از مهاجران و انصار و كساني كه به نيكوكاري از آنان پيروي كردند، خداوند از آنان خشنود شد و آنان نيز از او خشنود شدند و برايشان باغهايي كه زير آن جويباران روان است، آماده ساخت كه در آنجا هميشه جاودانه‌اند، اين كاميابي بزرگ است. برخي از باديه نشيناني كه پيرامون شما هستند و برخي از اهل مدينه منافقند كه بر نفاق خو گرفته‌اند تو آنان را نمي شناسي ما آنان را مي‌شناسيم دوبار آنان را عذاب خواهيم كرد، آنگاه به عذابي بزرگ بازگردانده مي‌شوند».

ببين چگونه خداوند مي‌فرمايد: ﴿وَٱلسَّٰبِقُونَ ٱلۡأَوَّلُونَ مِنَ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ وَٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُم بِإِحۡسَٰنٖ رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُ وَأَعَدَّ لَهُمۡ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي تَحۡتَهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدٗا﴾

ابتدا مهاجرين و انصار را ذكر نموده و سپس در آيه‌ي بعدي بلافاصله مي‌فرمايد ﴿وَمِمَّنۡ حَوۡلَكُم مِّنَ ٱلۡأَعۡرَابِ مُنَٰفِقُونَۖ وَمِنۡ أَهۡلِ ٱلۡمَدِينَةِ مَرَدُواْ عَلَى ٱلنِّفَاقِ﴾

ملاحظه مي‌كنيد كه چگونه خداوند صحابه را از منافقان جدا فرمودند: اما مشكل برخي از شيعه اين است كه ميان اين پيشگامان و منافقان تفاوتي قايل نيستند.

خواننده عزيز: اين آيه از روز روشن هم روشن‌تر است، مي‌داني كه يك شيعه هنگامي كه اين آيه را برايش خواندم، به من چه گفت؟

كوشيد تا اين آيه را از صحابه كه داراي اين صفات بودند، دور كند، و چيزي گفت كه هيچ عربي آن را نمي‌پذيرد، گفت كه: مراد از انصار كساني هستند كه در مكه نزد حضرت پيامبرص آمدند و با ايشان بيعت نمودند.. و اما مهاجران، اگر مقصود پيشگامان در هجرت باشند، پس مراد آيه كساني هستند كه به حبشه هجرت كردند و اگر منظور پيشگامان به اسلام باشند: پس نخستين كسي كه ايمان آورد امام علي بن ابي طالب نخستين كسي است كه اسلام آورده و تا هفت سال به تنهايي با حضرت پيامبرص نماز خوانده و كسي ديگر جز خديجهل همراه وي نبوده است پس مراد ازسابقين امام علي مي‌باشد، و سپس كوشيد تا ثابت كند كه لفظ جمع گاهي بر مفرد و شخص واحد نيز، اطلاق مي‌گردد !! و سپس افزود: باز هم در هر حال بايد به لفظ ﴿بِإِحۡسَٰنٖ﴾ توجه داشته باشي كه گوياي اين است كه حتماً‌ بايد عملي صالح و ايماني، در كار باشد.

گفتم: اين پاسخ مرا بسيار نگران كرد، زيرا من مي‌پنداشتم تو اندكي انصاف و حق طلبي و واقع گرايي داري، آيا يگانه هدف تو اين است كه آيه را بي‌اعتبار كني و يا اين كه مي‌خواهي به هر قيمتي كه باشد از مذهب خود دفاع كني. ولو اينكه با آيه‌ مخالف و معارض باشد؟!! خداوند مارا از تعصب نجات دهد.

برادر عزيز: اگر خداوند مي‌خواست كه اصحاب بيعه العقبه و يا مهاجران حبشه را به اين امر اختصاص دهد، صراحتاً‌بيان مي‌فرمود، در صورتي كه خداوند آن را مطلق گذاشته و آن را به شخصي معين محدود نكرده است و تنها وصف سبقت و پيشگامي در نصرت و هجرت را ذكر فرموده است.

ثانياً: هيچ مي‌داني كه علما در اين باره چه گفته‌اند؟

برخي از علماي شيعه مانند طبرسي در «مجمع البيان» و طباطبايي در «تفسير الميزان» بيان كرده‌اند كه: پيشگامان مهاجرين وانصار به شخص معيني محدود نمي‌شود بلكه هر كس داراي وصف پيشگامي باشد مشمول اين آيه مي‌گردد مانند صحابه‌اي كه دوبار ( به حبشه و مدينه) هجرت كرده‌اند.

طبرسي مي‌گويد: «اين آيه دلالت مي‌كند بر برتري و مزمت پيشگامان، چون براي نصرت دين مشقتها و سختيهاي گوناگوني تحمل كرده‌اند، سختي‌هايي همچون: ترك فاميل و خويشاوندان، فدا كردن آسايش و راحتي، ياري نمودن دين با وجود كمي افراد و كثرت دشمنان و سبقت به ايمان و فراخواندن مردم به آن»([[20]](#footnote-20)).

طباطبائي مي‌گويد: «منظور از سابقين (پيشگامان) آنهايي هستند كه قبل از اين كه بنياد دين مستحكم گردد و پرچم‌هايش به اهتزاز در آيد، اساس دين را گذاشتند و پايه‌هايش را بلند كردند، گروهي از آنان با ايمان آوردن و پيوستن به حضرت پيامبرص و صبر نمودن در برابر آزمايشها و شكنجه‌ها و بيرون رفتن از خانه و كاشانه خويش و هجرت به حبشه و مدينه. و گروهي با ايمان آوردن و ياري نمودن حضرت پيامبرص و پناه دادن به ايشان و مؤمناني كه به سوي آنان، هجرت كردند و با دفاع نمودن از دين پيش از وقوع درگيريها»([[21]](#footnote-21)).

اين سخن طباطبائي قابل توجه است كه مي‌گويد: «گروهي با هجرت به حبشه و مدينه .... و گروهي با ايمان آوردن و ياري نمودن حضرت پيامبرص و پناه دادن به ايشان و مؤمناني كه به سوي آنان هجرت كردند.

و نهايتاً خداوند متعال در اين آيه خبر مي‌دهد كه او مهاجرين و انصار را به بهشت جاويدان و هميشگي مژده داده‌است، و اين مژده دليل بر اين است كه آنان مسلمان و با ايمان از دنيا مي‌روند، زيرا خداوند ما كان و ما يكون (آنچه بوده و آنچه پديد خواهد آمد) را مي‌داند، و نيز مي‌داند آنچه نيست. اگر به وجود آيد، چگونه خواهد بود.

آري اين مژده دليل بر اين است كه آنان با ايمان از دنيا مي‌روند، و اين به اين معنا نيست كه، هرگز از آنان گناهي سر نمي‌زند، بلكه امكان دارد كه برخي از آنان شراب بنوشند و يا مرتكب گناهي ديگر شوند اما به زودي توبه و استغفار مي‌كنند و بر گناه اصرار نمي‌ورزند، و توبه، گذشته را از انسان مي‌زدايد، در زمان حضرت پيامبرص برخي از صحابه مرتكب زنا شدند و آن حضرتص آنان را رجم نمودند، اما با وجود اين آن حضرتص آنان را ستودند، مثلاً ايشان درباره‌ي زن غامدي كه رجم شده بود مي‌فرمايند: «لقد تابت توبة لو قسمت بين سبعين من أهل الـمدينة لوسعتهم».

«او چنان توبه‌اي نموده است كه اگر ميان 70 نفر از اهل مدينه تقسيم شود، برايشان كافي خواهد بود».

يكي از صحابه شراب نوشيد و حضرت پيامبرص او را شلاق زدند، و روزي ديگر نيز او را آوردند، ايشان دستور دادند تا او را دوباره شلاق بزنند، يكي از حاضران گفت: خدا لعنتش كند چند بار است كه او را مي‌آورند، حضرت پيامبرص فرمودند:نفرينش نكنيد، والله مي‌دانم كه او خدا و رسولش را دوست دارد».

عدالت صحابه به اين معنا نيست كه اصلاً گناه نمي‌كنند، و گناه نمودن آنان نيز هرگز به اين معنا نيست كه امكان دارد بر حضرت پيامبرص دروغ بگويند.

خداوند متعال پرهيزگاران و صفاتشان را در قرآن ذكر نموده و آنان را به باغهايي مژده داده كه پهناي آن آسمانها و زمين است، همان گونه كه مي‌فرمايد: ﴿وَسَارِعُوٓاْ إِلَىٰ مَغۡفِرَةٖ مِّن رَّبِّكُمۡ وَجَنَّةٍ عَرۡضُهَا ٱلسَّمَٰوَٰتُ وَٱلۡأَرۡضُ أُعِدَّتۡ لِلۡمُتَّقِينَ ١٣٣ ٱلَّذِينَ يُنفِقُونَ فِي ٱلسَّرَّآءِ وَٱلضَّرَّآءِ وَٱلۡكَٰظِمِينَ ٱلۡغَيۡظَ وَٱلۡعَافِينَ عَنِ ٱلنَّاسِۗ وَٱللَّهُ يُحِبُّ ٱلۡمُحۡسِنِينَ ١٣٤ وَٱلَّذِينَ إِذَا فَعَلُواْ فَٰحِشَةً أَوۡ ظَلَمُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ ذَكَرُواْ ٱللَّهَ فَٱسۡتَغۡفَرُواْ لِذُنُوبِهِمۡ وَمَن يَغۡفِرُ ٱلذُّنُوبَ إِلَّا ٱللَّهُ وَلَمۡ يُصِرُّواْ عَلَىٰ مَا فَعَلُواْ وَهُمۡ يَعۡلَمُونَ ١٣٥﴾ [آل‌عمران: 133-135].

«به سوي آمرزشي از جانب پروردگارتان و بهشتي كه پهنايش (همچون) آسمان‌ها و زمين است و براي پرهيز گاران فراهم ديده شده است، بشتابيد، آنان كه در آسايش و سختي انفاق مي‌كنند و خشم خود را فرو مي‌خورند و از مردم در مي‌گذرند وخداوند نيكوكاران را دوست دارد و آنان كه چون مرتكب كاري زشت شوند يا بر خود ستم كنند، خداوند را ياد مي‌كنند و براي گناهانشان آمرزش مي‌خواهند و جز خدا چه كسي است كه گناهان را مي‌آمرزد و آگاهانه بر آنچه كرده‌اند پافشاري نمي‌كنند».

مي‌بينيد كه چگونه خداوند آنان را به اين پاداش بزرگ مژده داده است و آنان را پرهيزگار ناميده است، اما باوجود اين، نيز بيان نموده است كه گاهي مرتكب گناه هم مي‌شوند، اما توبه مي‌كنند و بر گناه اصرار نمي‌ورزند، و با وصف تقوا و پرهيز گاري نزد خداوند باز خواهند گشت، پس وقتي كه مي‌گوييم عدالت صحابه، منظور اين است.

پيشگامان مهاجرين و انصار از پرهيزگارترين متقيان هستند اما باز هم امكان دارد، مرتكب گناهي بشوند، اما با توبه از دنيا مي‌روند و با وصف عدالت نزد پروردگار خود باز مي‌گردند.

از اين گذشته، خداوند كساني را كه براي طلب رضاي او و نيل بهشت، به نيكي از پيشگامان مهاجرين و انصار پيروي كنند، وعده داده كه از آنان خشنود گردد و آنان را براي هميشه به بهشت كه از زير درختانش نهرها جاري است، وارد كند.

و تنها راه پيروي صادقانه از آنان، اين است كه علمي را كه از حضرت پيامبرص دريافت كرده‌اند، از آنان بگيريم و آنان را دوست داشته باشيم و قدرشان را بشناسيم و از آنان دفاع كنيم و دروغ‌هايي كه به آنان نسبت داده شده رد، و به آنان اقتدا كنيم نه اينكه داستان‌هاي دروغيني را بر آنها افترا كنيم و به آنان بد و بيراه بگوييم و از آنان خورده بگيريم و آنان را طعنه بزنيم و متهم كنيم، خداوند ما و شمارا از چنين كاري پناه دهد.

اما واژه‌ي صحابه – با توجه به معناي شرعي – بر منافقان اطلاق نمي‌گردد، و اين رساله‌ي مختصر جاي تفصيل اين مسأله نيست.

آيه سوم:

خداوند متعال مي‌فرمايد: ﴿لَّقَدۡ رَضِيَ ٱللَّهُ عَنِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ إِذۡ يُبَايِعُونَكَ تَحۡتَ ٱلشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمۡ فَأَنزَلَ ٱلسَّكِينَةَ عَلَيۡهِمۡ وَأَثَٰبَهُمۡ فَتۡحٗا قَرِيبٗا ١﴾ [الفتح: 18]([[22]](#footnote-22)).

«به راستي خداوند از مؤمنان هنگامي كه زير درخت با تو بيعت مي‌كردند خشنود شد و معلوم داشت كه در دل‌هايشان چيست، در نتيجه بر آنان آرامش فرو آورد و فتحي نزديك را به آنان پاداش داد».

تعداد اين صحابه چقدر بود، و منظور از اين بيعت چيست؟

پاسخ اين سؤال را به طبرسي، يكي از علماي شيعه وا مي‌گذاريم، او مي‌گويد:« منظور بيعت حديبيه است و به خاطر اين آيه و رضايت خداوند از آنان و اراده‌ي خداوند مبني بر تعظيم و اعطاي پاداش به آنان، اين بيعت را بيعت الرضوان نيز مي‌نامند و اين آيه اعلامي است از جانب خداوند متعال به اينكه او از مؤمنان راضي گشت، آنگاه كه در حديبيه و زير درخت معروف (سَمُر= مغيلان) با حضرت پيامبر صلي‌الله عليه‌وسلم بيعت نمودند و تعداد صحابه در بيعت الرضوان 1200 و در روايتي 1400 و در روايتي 1500 و در روايتي ديگر 1800 نفر بود»([[23]](#footnote-23)).

فراموش نكنيم كه بنابه قول صحيح، هيچ يك از منافقان در حديبيه وجود نداشت، مگر جد بن قيس، آنگونه كه برخي از تاريخنگاران ذكر كرده‌اند، البته او كناره گرفت و بيعت نكرد[36] و اگر بيعت مي‌كرد، خداوند او را رسوا مي‌كرد و اعلان مي‌فرمود كه اين رضايت شامل او نمي‌شود، و همچنين اگر منافق ديگري نيز وجود مي‌داشت، زيرا خداوند در قرآن اعلان فرموده است كه او از كافران راضي نخواهد گشت و بديهي است كه نفاق از كفر شديدتر و بدتر است.

بنابراين تعداد صحابه‌اي كه زير درخت با حضرت پيامبرص بيعت كردند،با توجه به ميانه‌ترين قول 1400 نفر بوده است، و به اين خاطر آن را بيعت الرضوان مي‌گويند كه خداوند از آنان اعلان رضايت نمود، و اين رضايت مطلق و عام است (وهمه آنان را شامل مي‌شود).

امّا:

آيا امكان دارد كه خداوند از منافقان راضي شود؟

و آيا امكان دارد كه خداوند از كسي اعلان رضايت كند و سپس ازاو ناراض گردد؟.

پاسخ اين دو سوال چنين است.

امكان دارد كه انساني امروز راضي و فردا ناراضي گردد، و يا اينكه از منافقي كه او را مؤمن مي‌پندارد راضي گردد، زيرا تنها ظاهر او را مي‌بيند.

امّا امكان ندارد كه خداوند متعال از منافقان راضي و خشنود گردد، زيرا او از خيانت چشم‌ها و آنچه در دلها پنهان است، آگاه است.

و هرگاه خداوند از كسي اعلان رضايت كند، هر گز از او ناراض نخواهد شد، زيرا امكان ندارد كه خداوند از كسي اعلان رضايت كند كه در آينده كافر و يا منافق مي‌شود.

از اين گذشته هر گاه خداوند از كسي راضي گردد، او را در امور دنيا و آخرت موفق مي‌دارد و دين و ايمان او را حفظ مي‌نمايد. مگر مشاهده نمي‌كنيد كه هنگامي كه خداوند از مهاجرين وانصار اعلان رضايت نمود، در پي آن فرمود: ﴿وَأَعَدَّ لَهُمۡ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي تَحۡتَهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدٗا﴾ [التوبة: 100].

اگر رضايت خداوند از آنان، دليل بر حفاظت ايمان آنان نمي‌بود، در پي آن،‌آنان را به بهشت كه جاودانه در آن مي‌مانند، مژده نمي‌داد.

روايت زير كه كليني در كتاب كافي آوردة اين مطلب را تأييد مي‌كند: «عن ابي‌عبدالله قال: إن الله خلق السعادة والشقاء قبل أن يخلق خلقه، فمن خلقه الله سعيداً لم يبغضه ابداً، وإن عمل شرأ أبغض عمله ولم يبغضه، وإن كان شقياً لم يحبه ابداً وإن عمل صالحاً أحب عمله وأبغضه لـما يصير اليه، فاذا أحب الله شيئاً لم يبغضه أبداً وإذا أبغض شيئاً لم يحبه أبداً»([[24]](#footnote-24)).

«ابو عبدالله مي‌فرمايد: همانا خداوند پيش از آن كه مخلوقاتش را خلق كند سعادت و شقاوت را آفريد، پس هر كسي را كه خداوند سعادتمند بيافريند، هر گز از او متنفر نخواهد شد، و اگر او كار بدي انجام دهد، خداوند از كارش متنفر خواهد شد نه از خود او، و اگر شخصي شقي باشد، هر گز خداوند او را دوست نمي‌دارد و اگر كار نيكي انجام دهد، خداوند كارش را مي‌پسندد و از خود او به خاطر عاقبتش متنفر خواهد بود، و هرگاه خداوند چيزي را دوست بدارد هرگز از آن متنفر نخواهد شد، و هرگاه از چيزي متنفر شود، هرگز او را دوست نخواهد داشت».

پس اين روايت از ابو عبدالله ثابت مي‌كند كه رضايت خداوند متعال از صحابه آن گاه كه زير درخت بيعت كردند و كساني كه در لحظه دشوار از حضرت پيامبرص پيروي و اطاعت كردند، دائمي است وامكان ندارد كه خداوند پس از آن، از آنها ناراض شود، همانگونه كه روايت تصريح مي‌كند كه امكان ندارد، خداوند از فردي شقي و نگون بخت راضي گردد و اگر توسط چنين شخصي عمل نيكي انجام شود، خداوند عمل را مي‌پسندد، اما از خودش چون سرانجام مرتدد و بدبخت مي‌گردد، متنفر خواهد بود.

بنابراين، هر گاه خداوند از كسي راضي شد، هر گز از او ناراض نخواهد گشت. خداوند هرگز اعلان نكرده كه او دوباره از كساني كه زير درخت بيعت كرده‌اند، ناراض گشته است لذا حضرت ابن عباس آنگونه كه كتاب‌هاي شيعه روايت كرده‌اند، مي‌گويد: « خداوند به ما خبر داده كه از اصحاب شجره (بيعت كنندگان زير درخت) راضي گشته و از آنچه در دلهايشان بوده آگاه است، آيا مگر كسي خبر داده كه پس از آن خداوند از آنان ناراض گشته است»([[25]](#footnote-25)).

آري.. خداوند متعال از آنان اعلان رضايت نموده است، پس كيست كه جرأت كند و مدعي علم غيب شود و خبر دهد كه خداوند دوباره از برخي صحابه و يا از فلاني و فلاني ناراض گشته است؟

واقعاً شگفت‌آور است كه شخصي خود را فقيه و محقق بداند و باز هم بگويد كه منافقان نيز همراه باصحابه بيعت كردند!، و بدين گونه جهل و ناداني را بر خداوند نسبت مي‌دهد زيرا چگونه امكان دارد خداوند از آنان راضي گردد در حالي كه منافقان نيز با آنان باشند!.

گاه از آيه فرار مي‌كند و مي‌گويد: رضايت خداوند تنها براي چند لحظه- وقت بيعت – بوده و سپس از آنان ناراض گشته است؟!.

سبحان الله، چه گستاخي و بي حرمتي بزرگي است به خداوند متعال، ﴿وَمَا قَدَرُواْ ٱللَّهَ حَقَّ قَدۡرِهِ﴾ [الأنعام: 91].

«خداوند را آنگونه كه سزاوار اوست، قدر نشناختند».

«پروردگارا، ما را از كساني قرار بده كه از تو راضيند و تو از آنان راضي و خشنود هستي».

**آياتي ديگر:**

يكي ديگر از آيه‌هايي كه درباره صحابه‌اند اين آيه است كه خداوند مي‌فرمايد: ﴿لَا يَسۡتَوِي مِنكُم مَّنۡ أَنفَقَ مِن قَبۡلِ ٱلۡفَتۡحِ وَقَٰتَلَۚ أُوْلَٰٓئِكَ أَعۡظَمُ دَرَجَةٗ مِّنَ ٱلَّذِينَ أَنفَقُواْ مِنۢ بَعۡدُ وَقَٰتَلُواْۚ وَكُلّٗا وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلۡحُسۡنَىٰ﴾ [الحدید: 10].

«كساني از شما كه پيش از فتح مكه انفاق كردند و (با كافران) جنگيدند (با انفاق كنندگان و جهاد گران پس از فتح) ‌يكسان نيستند، آنان در منزلت از كساني كه پس از فتح انفاق كردند و با (كافران) جنگيدند، بزرگترند و خداوند به هر يك (از آنان سرانجام) نيك را وعده داده است».

ببين كه خداوند مي‌فرمايد: ﴿وَكُلّٗا وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلۡحُسۡنَىٰ﴾

و حُسني همان بهشت است، همانگونه كه خداوند مي‌فرمايد: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ سَبَقَتۡ لَهُم مِّنَّا ٱلۡحُسۡنَىٰٓ أُوْلَٰٓئِكَ عَنۡهَا مُبۡعَدُونَ ١٠١ لَا يَسۡمَعُونَ حَسِيسَهَاۖ وَهُمۡ فِي مَا ٱشۡتَهَتۡ أَنفُسُهُمۡ خَٰلِدُونَ ١٠٢﴾ [الأنبیاء: 101-102].

«به راستي آنان كه پيشتر از سوي ما نيكويي بر ايشان مقرر شده است، آنان از آن دور داشته مي‌شوند، آوازش (آواز دوزخ) را نشوند و آنان در نعمت هاي دلخواهشان جاودانه‌اند».

و مي‌فرمايد: ﴿هُوَ ٱلَّذِي بَعَثَ فِي ٱلۡأُمِّيِّ‍ۧنَ رَسُولٗا مِّنۡهُمۡ يَتۡلُواْ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتِهِۦ وَيُزَكِّيهِمۡ وَيُعَلِّمُهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحِكۡمَةَ وَإِن كَانُواْ مِن قَبۡلُ لَفِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٖ ٢﴾ [الجمعة: 2].

«اوست كه درميان درس ناخواندگان رسولي از خود آنان بر انگيخت كه آياتش را بر آنان مي‌خواند و آنان را پاك مي‌دارد و به آنان كتاب و حكمت مي‌آموزد و به راستي پيش از اين در گمراهي آشكار بودند».

مي‌بيني كه آنان قبلاً در گمراهي آشكاري بوده‌اند، و سپس آنان معصوم نيستند، و اين حكم حضرت علي را نيز شامل مي‌شود، زيرا نزد تمام فرقه‌هاي اسلامي، وي معصوم نيست، به استثناي شيعه‌هاي امامي.

كوتاه سخن اين كه خداوند متعال در اين آيه بيان نموده كه صحابه تزكيه شده، هدايت يافته و تعليم ديده‌اند و پس از آن قرآن و سنت را براي نسل‌هاي بعدي نقل كرده‌اند، و ابوبكر صديق، عمر فاروق، عثمان بن عفان، علي بن ابي طالب، عبدالله بن مسعود، زيد بن ثابت، ابو موسي اشعري و ابي بن كعب در رأس آنها قرار دارند، و آنها واسطه‌ي بين رسول‌اللهص و نسل‌هاي بعدي هستند و اگر عادل نمي‌بودند، بر قرآن و سنت كه آنان نقل كرده‌اند، هيچ اعتمادي نبود، رضي الله عنهم وارضاهم أجمعين.

پس هر كس در عدالت يكي از آنان را طعن كند، درواقع در قرآن و سنت طعن كرده است، همانگونه كه مي‌دانيد اخبار و احاديث از افراد فاسق پذيرفته نيستند، چه رسد به قرآن!!..

روايتي در كافي كه از منصور بن حازم روايت شده مؤيد اين مطلب است، او مي‌گويد: «به ابو عبدالله گفتم مرا از اصحاب رسول اللهص خبر ده، آيا بر رسول الله ص راست گفتند يا دروغ؟ فرمود: بلكه راست گفتند»([[26]](#footnote-26)).

پس اين روايت عدالت صحابه را در نقل احاديث از رسول اللهص، ثابت مي‌كند قبلا در باره عدالت سخن گفتيم، مي‌تواني به آن باز گردي.

فضيلت و برتري صحابه

يكي از چيزهايي كه بر فضيلت صحابه دلالت مي‌كند، مدح حضرت علي بر آنان و مدح آنان بر حضرت علي مي‌باشد، وي درباره‌ي بيعت با حضرت ابوبكر مي‌گويد: «فمشيت عندة ذلك إلي ابي‌بكر فبايعته ونهضت في تلك الأحداث حتى زاغ الباطل وزهق وكانت كلمة الله هي العليا ولو كره الكافرون، فتولي أبوبكر تلك الامور فيسيرو سددو قارب واقتصد فصحبته مناصحاً وأطعته فيما أطاع الله فيه جاهداً»([[27]](#footnote-27)).

«آنگاه نزد ابوبكر رفتم و باوي بيعت نمودم و در آن وقايع نقش ايفا كردم تا اينكه باطل نابود شد و دين خدا قالب گشت، گرچه كافران ناپسند بدارند، پس ابوبكر زمام امور را بدست گرفت پس آساني و ميانه روي كرد و به راه راست و درست رفت، خير خواهانه همراهيش كردم و در آنچه از خداوند اطاعت نمود از او اطاعت كردم».

در ابتداي اين روايت آمده كه حضرت علي در ابتدا از بيعت كردن امتناع ورزيد، زيرا به خاطر قرابتي كه با آن حضرتص داشت، خود را به اين امر حق دارتر مي‌دانست و سپس بعد از آن بيعت نمود و حضرت ابوبكر را چنان كه گذشت مدح و ستايش فرمود و اگر حضرت ابوبكر چنان نمي‌بود، هرگز او را به آن صفات نمي‌ستود.

سيد محمد آل كاشف الغطا اين واقعيت را صراحتاً‌ بيان كرده‌است، او مي‌گويد: «هنگامي كه «حضرت علي» ديد كه هردو خليفه (اول و دوم) براي نشر توحيد و تجهيز سپاه و توسعه‌ي فتوحات، آخرين توان خود را به كار گرفتند و تكروي و استبداد نكردند، با آنان بيعت و صلح نمود»**([[28]](#footnote-28))**.

بنابراين معلوم مي‌شود كه اين سخن كه صحابه با امر خدا و رسولش مخالفت كرده‌اند و خلفاي ثلاثه حق حضرت علي را غصب و در روي زمين ستم كردند، سخني بي اساس و باطل است، زيرا علاوه بر اين روايت از حضرت علي، روايتي كه ميان وي و خلفاي ثلاثه وجود داشته، بر خلاف اين است، زيرا تنها رابطه‌اي كه آنان با هم داشتند، رابطه‌ي دوستي و احترام و اعتراف به فظيلت يكديگر بود.

حضرت علي خلافت شرعي و معتبر را خلافتي مي‌داند كه با مشورت مهاجرين و انصار باشد و او خلافت حضرت ابوبكر و عمرب را خلافتي مشروع مي‌دانست و آنان را بسيار مي‌ستود اين مطلب را بيشتر توضيح خواهيم داد.

حضرت علي مي‌فرمايد: «إنه بايعني القوم الذين بايعوا ابابكر وعمر وعثمان علي ما با يعوهم عليه فلم يكن للشاهد أن يختار ولا للغائب أن يرد وإنما الشورى مهاجرين والانصار، فإن اجتمعو اعلي رجل وسموه اماماً كان ذلك لله رضا، فإن خرج منهم خارج بطعن او بدعة ردوه إلي ما خرج منه، فإن ابي قاتلوه علي اتباعه غير سبيل الـمؤمنون و ولاه الله ما تولي»([[29]](#footnote-29)).

«همان كساني كه با ابوبكر،عمر وعثمان بيعت كردند با همان شرايط و كيفيت با من بيعت نمودند، بنابراين نه آن كه حاضر بود (هم‌اكنون) اختيار فسخ دارد و نه آن كه غايب بود اجازه رد كردن، شوري فقط از آن مهاجرين و انصار است، اگر آنها متفقاً كسي را امام ناميدند خداوند راضي و خشنود است، اگر كسي از فرمان آنها با طعن و بدعت خارج گردد او را به جاي خود مي‌نشانند و اگر طغيان كند با او پيكار مي‌كنند، چرا كه از غير طريق مؤمنان تبعيت كرده و خدا او را در بيراهه رها مي‌سازد».

حضرت علي با اين سخنان بر معاويه اقامه حجت نمود تا او را به بيعت كردن وا دارد و بيان كند كه حق اين است كه: هر كسي را كه مهاجرين وانصار با او بيعت كنند، خلافتش منعقد مي‌شود و رضاي خداوند نيز بر آن خواهد بود، حضرت علي برتر از آن بوده كه نا حق از كسي طرف داري كند و يا براي اثبات حق، به باطل استدلال كند و يا به خاطر كسي سخني ناحق و باطل بگويد، مگر نه اين است كه شيعه معتقدند كه او معصوم است، معصوم هرگز و تحت هيچ شرايطي سخن باطل و ناحقي نمي‌گويد.

از اين گذشته در باره‌ي بيعت مهاجرين و انصار مي‌گويد: اگر آنان به اتفاق مردي را برگزينند و او را امام بنامند، رضايت خداوند نيز بر آن خواهد بود، بدون ترديد مهاجرين و انصار بر بيعت با او اتفاق داشتند همان گونه كه پيش از آن بر بيعت با حضرت ابوبكر، عمر و عثمان اتفاق نمودند و هر يك از آنان را امام مسلمين ناميدند.

حضرت علي اين مطلب را بسيار روشن و واضح بيان نموده است، اما جاي تأسف است كه شيعه‌ها از اين متن و امثال آن تجاهل كنند و يا به راستي از آن ناآگاه و بي خبر باشند و يا بكوشند تا آن را تأويل كنند و سپس ادعا كنند كه ما پيروان امام علي هستيم.

ايشان بيان نموده است كه خلافت شرعي و معتبر آن است كه از طريق مهاجرين و انصار منعقد شده باشد، و نگفته كه در اين زمينه از جانب خداوند نصي وجود دارد، و اگر بگوييم كه عامه‌ي صحابه و مهاجرين وانصار مرتد شده‌اند، پس حضرت علي چگونه به خلافت رسيده است؟!!!.

شيعه‌ها به اين كه در باره‌ي امامت حضرت علي نص و جود دارد و خلفاي ثلاثه خلافت را از او غصب كرده‌اند بسنده نكرده‌اند بلكه افسانه‌هايي همچون مظلوميت زهرال را كه ميان مسلمانان كينه و دشمني ايجاد مي‌كند، برآن افزوده اند، و اين مطلبي است كه اكنون به آن خواهيم پرداخت.

**مظلوميت زهرال**

يكي از بزرگ‌ترين قضايايي كه ميان اهل سنت و شيعه كينه و دشمني را شعله‌ور مي‌كند قضيه‌ي ظلم بر حضرت زهرال مي‌باشد.

ما و شما كه در آن زمان وجود نداشته‌ايم، محبت و علاقه من به حضرت علي ايجاب مي‌كند كه شهادت و گواهي او را در اين زمينه بپذيرم، و گمان مي‌كنم كه شما خواننده عزيز نيز چنين هستنيد.

حضرت علي حضرت عمر را با الفاظي ستوده كه گوياي تقوا و پرهيزگاري و عدم امكان وقوع چنين ستمي از ايشان است، بلكه خبر داده كه حضرت عمر با دامني پاكيزه و كمترين عيب از دنيا رفته است و اكنون شما را با امام علي تنها مي‌گذارم كه خود برايتان سخن بگويد.

ايشان حضرت عمر را به بهترين وجه ممكن ستوده است، حضرت علي در مدح عمر بن الخطاب «و بنا به قولي، ابوبكر» فرمده است: «لله بلاء فلان([[30]](#footnote-30))- أي عمر علي الارجح – لقد قوم الأود وراوي العمد وأقام السنة وخلف البدعة وذهب نقي الثوب، قليل العيب، أصاب خيرها واتقي شرها، ادي لله طاعته واتقاه بحقه، رحل وتركهم في الطريق متشعبة لا يهتدي إليها الضال ولا يستيقن الـمهتدي»([[31]](#footnote-31)).

«خداوند به او- عمر- خير دهد! كه كجي‌ها را راست كرد و بيماريهارا مداوا نمود، سنت را به پاداشت و فتنه را پشت سر گذاشت با جامه‌اي پاك و كم عيب از اين جهان رخت بربست به خير و نيكي آن رسيد، از شر و بدي آن رهايي يافت، وظيفه خويش را نسبت به خداوند انجام داد و آنچنان كه بايد از مجازات او مي‌ترسيد، خود رفت و مردم را برسر چند راهي باقي گذاشت كه نه گمراهان در آن هدايت مي‌يافتند و نه هدايت يافتگان به آن يقين پيدا مي‌كردند».

خداوند گوينده را خير دهد، چه سخن زيبا و رسايي است، اين سخن حضرت علي كاملاً موافق با وصفي است كه خداوند از مهاجرين، من جمله حضرت عمر، بيان نموده است، اما متأسفانه اين سخن خوشايند شيعه نيست، زيرا اين سخن مانعي در جلوي رويشان است و اين امر شيخ ابن ميثم بجراني([[32]](#footnote-32)) را وا داشته تا چنين بگويد: «بدان كه اين سخن براي شيعه سوال برانگيز است، زيرا آنها مي‌گويند: اين ستايشي كه در باره يكي از آن دو نفر- ابوبكر يا عمر – است، مخالف با اجماع ما بر تخطئه‌ي ابوبكر و عمر و غصب خلافت توسط آنان مي‌باشد، يا اين كه اين سخن از حضرت علي نيست و يا اين كه اجماع ما اشتباه است.

تلاشهاي گسترده‌ي شيعه براي رد كردن اين گفتار روان و فسيح حضرت علي واقعاً‌ شگفت‌انگيز است، گويا مي‌خواهند حضرت علي، فقط با مطابق با ميل آنان سخن بگويد، آيا نزد شيعه حتي با درصد پايني هم احتمال نمي‌رود كه اين كلام حضرت علي واقعاً ستايشي بجا و مطابق با واقعيت باشد؟!!.

برخي از شيعه كوشيده‌اند تا اين گفتار را تأويل كنند، يكي از آنان مي‌گويد: حضرت علي براي به دست آوردن دل مردم چنين فرموده است، زيرا مردم در باره‌ي شيخين ابوبكر و عمر اعتقاد راسخ و محكمي داشتند، اين سخن به معناي متهم نمودن حضرت علي به دروغ گويي به خاطر دنياست، ايشان از چنين افترايي پاك و مبرا ست از اين گذشته آيا اگر حضرت علي واقعاً نمي‌خواست كه آنان را بستايد، به اين همه تأكيد و مبالغه نيازي بود؟!.

اي خردمندان: اگر واقعيت اين باشد كه عمر حضرت فاطمهل را نزده و به سوختن خانه‌اش تهديد نكرده و اين حكايت افسانه‌اي دروغين باشد به شما چه زياني مي‌رسد؟ مگر شما آرزو نمي‌كنيد كه كاش حضرت فاطمه ل را اذيت و آزار نمي‌كرد؟!.

اين شهادت و گواهي حضرت علي است كه حضرت عمر پاك دامن و با كمترين عيب از دنيا رفته، عبادت پروردگارش را انجام داده و پرهيزگاري نموده است، آيا آيه‌هاي واضح و آشكار و اين گواهي حضرت علي كافي نيست براي اين كه حقيقت را بپذيريم و افسانه‌هاي دروغين را دست آويز قرارندهيم و اصحاب رسول‌اللهص را متهم نكنيم كاري كه در قيامت بر ايمان هيچ سودي نخواهد داشت؟!!.

چه شهادت عظيمي و چه شاهد با عظمتي، اكنون كه اين مطلب را درك كرده‌ايم پس تعجب نمي‌كنيم كه حضرت علي يكي از فرزندانش را عمر بنامد و يا دخترش را ام‌كلثوم را به نكاح حضرت عمر در آورد.

ازدواج عمر با ام كلثوم دختر علي

با يكي از شيعه‌ها در باره‌ي نام گذاري حضرت علي فرزندانش را به نام‌هاي ابوبكر، عمر و عثمان كه همگي همراه حضرت حسين در كربلا شهيد شدند، بحث كردم([[33]](#footnote-33)).

امامان ديگر نيز چنين كردند، مثلا حضرت حسن و حسينل فرزندانشان را عمر و ابوبكر نا، نهادند، و همچنين علي بن الحسين نيز فرزندانش را عمر و عثمان نام گذاشت، و دوست داشت كه به اسم ابوبكر كنيه داده شود و كاظم نيز دو نفر از فرزندانش را ابوبكر و عمر نام نهاد و رضا نيز دوست داشت به اسم ابوبكر كنيه داده شود. وبسياري ديگر از أئمه كه نمي‌شود همه را اينجا حصر نمود([[34]](#footnote-34)).

او گفت: اين دليل بر محبت نيست.

گفتم: بسيار خوب، اگر راست مي‌گويي، پسرت را «شارون» بنام!.

گفت: اين اسم عجمي‌است، اگر عربي مي‌بود پسرم را شارون مي‌ناميدم!.

گفتم: پس آيا راضي مي‌شوي پسرت را ابولهب و يا به اسم يكي ديگر از سران قريش، نام گذاري كني؟!.ديدم كه ساكت شد و پاسخي نداد.

گفتم: از اين بگزريم، بگو ببينم چرا امام علي دخترش را ام كثوم را به ازدواج عمر درآورد، آيا مگر امام علي نمي‌دانست كه عمر حضرت فاطمهل را زده و ايشان را اذيت و آزار كرده است و به اين خاطر دخترش را به او داد؟!.

راستي، آيا مگر امام علي از اعمال آنان كه داستان سرايان بعدها ساخته و پرداخته‌اند آگاه نبود و يا اينكه با اين كار مي‌خواست خود را نزد خليفه شيرين كند و به ستم كاران تقرب جويد؟!.

«معاذالله، ما هم امام علي و هم خلفاء را از چنين خصلت هايي پاك و مبرّا مي‌دانيم» ‌گفت علما گفته‌اند كه اين ازدواج صحت ندارد.

گفتم: اين سخن عاميانه‌اي است نه كلام علمي، مجلسي كه يكي از بزرگترين علماي شيعه در قرون متأخره است، در كتاب مرآه العقول خود مي‌گويد كه احاديث ازدواج دادن امام علي دخترش را با عمر بن الخطاب، صحيح هستند و در آن هيچ شكي نيست، و سپس احاديثي را كه صاحب «الكافي» آورده، ذكر كرده است و گفته كه درجه‌ي حديث اول و دوم حسن، و حديث سوم موثق، وحديث چهارم صحيح مي‌باشد.

حديث اول و دوم را در «باب تزويج ام كلثوم» و حديث سوم و چهارم را در «باب الـمتوفي عنها زوجها الـمدخول بها إين تعتد وما يجب عليها؟» آورده است.

سپس مجلسي به اين پرداخته كه چگونه «مفيد» اين ازدواج را انكار كرده و مي‌گويد: « همچنين انكار مفيد اصل اين ماجرا را به اين خاطر است كه اين ازدواج از طريق آنان ثابت نشده و گرنه بعد از ورود اين اخبار، و اخبار ديگري كه باشند ذكر خواهد شد، كه هنگامي كه عمر درگذشت، امام علي آمد و ام كلثوم را به خانه خود برد، و همچنين رواياتي كه ما در كتاب بحار الأنوار آورده‌ايم، انكار اين ازدواج عجيب است، و در پاسخ به اين ماجر ا، اصل اين است كه بگوييم: اين ازدواج از روي تقيه و مجبوري بوده است و اين بعيد نيست([[35]](#footnote-35)).

برخي از شيعه براي اثبات مسلمان بودن ابوطالب چنين استدلال مي‌كنندكه: همسر ابو طالب مسلمان بوده و جايز نيست كه مردي كافر با زني مسلمان ازدواج كند (بنابراين معلوم مي‌شود كه ابو طالب مسلمان بوده است)‌، در صورتي كه ازدواج كافر و مسلمان با يكديگر در ابتداي اسلام جايز بوده، و بعدها ممنوع شده به دليل كافر بودن زن حضرت نوح و لوطإ، اما هنگامي كه از ازدواج عمر با ام كلثوم سخن به ميان مي‌آيد، فراموش مي‌كنند كه براي اثبات مسلمان بودن ابوطالب، چگونه استدلال مي‌كردند.

خواننده‌ي عزيز: چگونه امام علي عمرو ديگر صحابه را مي‌ستايد و فرزندانش را بنام آنها مي‌نامد و به آنها دختر مي‌دهد سپس ما مي‌كوشيم آن را رد كنيم به اين دليل كه امام علي از روي تقيه و بالاجبار چنين كرده‌ است شايد تقيه راه فرار خوبي باشد كه با آن بتوانيم تمام ستايش‌هاي صحابه را كه از زبان أئمه نقل شده، رد كنيم اما اين روش هر گز در روز قيامت كار ساز نخواهد بود، ﴿يَوۡمَ لَا يَنفَعُ مَالٞ وَلَا بَنُونَ ٨٨ إِلَّا مَنۡ أَتَى ٱللَّهَ بِقَلۡبٖ سَلِيمٖ ٨٩﴾ [الشعراء: 88-89].

«روزي كه مال و فرزندان سود نبخشد مگر كسي كه دلي پاك نزد خداوند آورد».

تأملي درباره‌ي تقيه

درباره‌ي تقيه سوال مهمي وجود دارد كه قضيه را كاملا روشن مي‌كند و آن اين است كه: آيا تقيه هنگام ضرورت جايز است يا خير، و آيا تقيه براي معصوم جايز است؟

پاسخ: تقيه هنگام ضرورت براي غير معصوم جايز است و دليلش داستان حضرت عمار مي‌باشد، هنگامي كه مشركان آزارش دادندو او مطابق با ميل آنان سخن گفت تا كه رهايش كنند، و پس از اين كه مشركان او را رها كردند و نزد حضرت پيامبرص رفت ايشان به وي فرمود: اگر دوباره آزارت دادند، باز هم چنين كن.

اما براي معصوم تحت هيچ شرايطي تقيه جايز نيست

چرا؟

زيرا معصوم از طرف خود سخن نمي‌گويد همان گونه كه خداوندمي‌فرمايد: ﴿وَمَا يَنطِقُ عَنِ ٱلۡهَوَىٰٓ ٣ إِنۡ هُوَ إِلَّا وَحۡيٞ يُوحَىٰ ٤﴾ [النجم: 3-4].

«و از روي خواهش «نفساني» سخن نمي‌گويد، نيست آن مگر وحي كه بر او فرستاده شود».

پس كسي كه از طرف خود سخن نمي‌گويد سخنانش وحي و حكم الهي محسوب مي‌شوند لهذا اصلا امكان ندارد كه دروغ بگويد حتي در حال ضرورت، و اين است معناي معصوم بودن.

و تجويز دروغ براي معصوم حتي در حال ضرورت به معناي تجويز دروغ براي خداوند متعال است، لذا هنگامي كه يكي از صحابه از رسول ‌اللهص پرسيد: هرچه مي‌گوييد، بنويسيم حتي در حال خشم ؟ فرمودند آري، زيرا من در هر حال جز حق چيزي نمي‌گويم.

اما اين كه حضرت پيامبرص در باره مردي فرمودند: «بد مردي است» و هنگامي كه ملاقاتش فرمودند، باچهره‌اي گشاده و تبسم از او استقبال فرمودند، تقيه نيست، زيرا تبسم هنگام ملاقات اخلاقي والا و اسلامي است و حضرت پيامبرص هنگام ملاقات به او نفرمودند: «تو مرد بسيار خوبي هستي» آنگاه دروغي محسوب مي‌شد.

بنابراين، كه هر كس كه امام علي را معصوم مي‌داند و سپس بگويد كه: ايشان گاهي در حال تقيه دروغ مي‌گويد، تناقص گفته است، زيرا امكان ندارد كه معصوم دروغ بگويد حتي در حال تقيه و هر كسي كه در حال ضرورت از روي تقيه دروغ بگويد، امكان ندارد كه معصوم باشد.

پس اين كه معصوم هيچ گاه دروغ نمي‌گويد امري مسلّم و قطعي است و در آن هيچ ترديدي وجود ندارد، شيعه امام علي را معصوم مي‌دانند اما چون ديدند كه سخنان او با عقايد آنان منافات دارد و عقايدشان را باطل مي‌كند، سخنان او و ديگر أئمه را كه درباره مدح و ثناي خلفاي پيش از او است، نپذيرفتند و چه كار كردند؟

گفتند كه اين سخنان از روي تقيه است و خرافاتي را كه با آن بزرگ شده‌اند و باور كرده‌اند، بر روايات صحيح و متواتر از أئمه مقدم داشتند.

راستي عقلاً‌چگونه ممكن است كه اعتقاد به عصمت با تقيه يك جا جمع گردد؟!!.

يكي از دلايل اين كه أئمه از كسي جز خداي يگانه نمي‌ترسيدند، بي‌باك، صريح و حق گو بوده‌اند، حديث خواتيم است كه كليني و ديگران روايتش كرده‌اند، در آن حديث آمده كه: هر امامي در ابتداي امامت خود، انگشتر مخصوص خود را گشوده و هنگامي باقر انگشترش را گشود در آن چنين يافت كه كتاب الله را تفسير كن و پدرت را تصديق نما و پسرت را وارث خود بگردان و امت را تربيت كن، حق خدا را به جا بياور و در حال خوف و امن حق را بگو و از كسي جز خدا نترس» و او نيز چنين كرد**([[36]](#footnote-36))**.

و سپس در روايت بعدي چنين چيزي از امام صادق/ نيز ذكر كرده است

اين روايت صرحتاً اشاره مي‌كند به اين كه باقر و صادق رحمها الله تقيه نمي‌كردند بلكه در حال خوف و امن حق را مي‌گفتند و از كسي جز خدا نمي‌ترسيدند.

اين روايت به آنچه شيعه به ايمه رحمهم‌الله نسبت مي‌دهند كه احياناً از روي تقيه حكام و سلاطين را مي‌ستايند، زمين تا آسمان تفاوت دارد!!.

براستي كه ابن ميثم بحراني راست گفته كه: «اين ستايشي كه امام علي رضي‌الله‌عنه در باره يكي از آن دو نفر- ابوبكر يا عمرگفته است، مخالف با اجماع ما بر تخطئه‌ي ابوبكر و عمر و غصب خلافت توسط آنان، مي‌باشد، يا اين كه اين سخن از حضرت علي نيست و يا اين كه اجماع ما اشتباه است».

مي‌بينيم كه نزد ابن ميثم بحراني اين سخنان تقيه نيست و آن را از دو احتمال خالي نمي‌داند، يا اين كه اين سخنان از حضرت علي نيست و يا اين اجماع شيعه اشتباه است، و تعداد زيادي از علماي شيعه تصريح كرده‌اند كه در نسبت نهج البلاغه به امام علي هيچ شك و ترديدي وجود ندارد، بنابراين تنها احتمال دوم باقي مي‌ماند و آن اين كه اجماع شيعه اشتباه است.

كاش شيعه ستايش‌هايي را كه در نهج البلاغه و كتاب‌هاي ديگر از حضرت علي نسبت به صحابه و خلفاي ثلاثه، روايت شده درك مي‌كردند، آنگاه بود كه به حقيقت مذهب خود پي مي‌برند و از واقعيت اطلاع مي‌يافتند.

بلكه كاش در قرآن تدبر و بر آن عمل مي‌كردند تا روز قيامت رستگار مي‌شدند و در ركاب حضرت پيامبرص و اهل بيت و صحابه‌اش، قرار مي‌گرفتند.

نگاهي به آياتي كه درباره منافقان نازل شده است

قبلاً‌ گفتيم كه صحابه گروهي ديگر غير از منافقان هستند بنابراين ستايشي كه در قرآن براي صحابه آمده و اعلام خداوند به اين كه آنان را تزكيه نموده، در هيچ صورتي شامل منافقان نمي‌شود.

قبلاً اين آيه را ذكر كردم كه خداوند متعال مي‌فرمايد: ﴿وَٱلسَّٰبِقُونَ ٱلۡأَوَّلُونَ مِنَ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ وَٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُم بِإِحۡسَٰنٖ رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُ وَأَعَدَّ لَهُمۡ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي تَحۡتَهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدٗاۚ ذَٰلِكَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ ١٠٠ وَمِمَّنۡ حَوۡلَكُم مِّنَ ٱلۡأَعۡرَابِ مُنَٰفِقُونَۖ وَمِنۡ أَهۡلِ ٱلۡمَدِينَةِ مَرَدُواْ عَلَى ٱلنِّفَاقِ﴾ [التوبة: 100-101].

آيا كساني كه به آنان مژده داده شده كه تا ابد در بهشت مي‌ماند با كساني كه خداوند فرموده دوبار عذاب خواهند شد، برابرند؟!!.

با بيان آياتي كه درباره‌ي منافقان نازل شده، صفاتي كه آنان را از صحابه متمايز مي‌كند آشكار مي‌شود، و مجالي براي متصف كردن منافقان به صفات صحابه باقي نمي‌ماند، زيرا هر گروهي از آنان صفات و ويژگيهاي مشخص دارند كه آنان را از يكديگر تفكيك مي‌كند.

خداوند در سوره‌ي توبه چند جا از منافقان سخن گفته و فرق ميان منافقان و صحابه را بيان فرموده است، مثلاً مي‌فرمايد:

﴿إِنَّمَا ٱلسَّبِيلُ عَلَى ٱلَّذِينَ يَسۡتَ‍ٔۡذِنُونَكَ وَهُمۡ أَغۡنِيَآءُۚ رَضُواْ بِأَن يَكُونُواْ مَعَ ٱلۡخَوَالِفِ وَطَبَعَ ٱللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمۡ فَهُمۡ لَا يَعۡلَمُونَ ٩٣ يَعۡتَذِرُونَ إِلَيۡكُمۡ إِذَا رَجَعۡتُمۡ إِلَيۡهِمۡۚ قُل لَّا تَعۡتَذِرُواْ لَن نُّؤۡمِنَ لَكُمۡ قَدۡ نَبَّأَنَا ٱللَّهُ مِنۡ أَخۡبَارِكُم﴾ [التوبة: 93-94].

«سرزنش بر آنان است كه با آن كه توانگرند از تو اجازة «ماندن» ‌مي‌طلبند، خشنود شدند به آن كه با زنان خانه نشين همراه باشند. بر دلهايشان مهر نهاده شد پس آنان نمي‌دانند، چون به سوي آنان باز آييد، نزد شما عذر مي‌خواهند، بگو: عذر نخواهيد هرگز «سخن» شما را باور نمي‌داريم به راستي كه خداوند ما را از «برخي» خبرهايتان آگاه نموده است».

ببين كه چگونه از حضرت پيامبرص و صحابه هنگامي كه از غزوه تبوك برگشتند، معذرت خواهي كردند تعداد صحابه به تقريباً 30000 نفر بود، بنابراين صحابه و منافقان با هم فرق داشتند.

خداوند دروغ بودن ادعاي منافقان را اينگونه بيان مي‌فرمايد: ﴿وَيَحۡلِفُونَ بِٱللَّهِ إِنَّهُمۡ لَمِنكُمۡ وَمَا هُم مِّنكُمۡ وَلَٰكِنَّهُمۡ قَوۡمٞ يَفۡرَقُونَ ٥٦﴾ [التوبة: 56].

«به خدا سوگند مي‌خورند كه آنان از «زمره» شما هستند، ولي آنان از شما نيستند بلكه آنان گروهي‌اند كه مي‌ترسند».

ببين كه چگونه منافقان براي صحابه سوگند مي‌خورند كه از آنانند، اما خداوند در پي آن خبر مي‌دهد كه منافقان از صحابه نيستند، سبحان‌الله چگونه مسلماني مي‌تواند جرأت كند و اصحاب رسول الله ص را به نفاق متهم كند، در صورتي كه خداوند متعال از صحابه دفاع نموده و منافقاني را كه خود را جزو صحابه اعلام كردند، رد كرده است!!.

علامت كلي منافقان اين است كه براي جهاد نمي‌روند، به اين خاطر اجازه مي‌خواهند كه در خانه بمانند، همان گونه كه خداوند مي‌فرمايد:

﴿إِنَّمَا يَسۡتَ‍ٔۡذِنُكَ ٱلَّذِينَ لَا يُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ وَٱرۡتَابَتۡ قُلُوبُهُمۡ فَهُمۡ فِي رَيۡبِهِمۡ يَتَرَدَّدُونَ ٤٥ ۞وَلَوۡ أَرَادُواْ ٱلۡخُرُوجَ لَأَعَدُّواْ لَهُۥ عُدَّةٗ وَلَٰكِن كَرِهَ ٱللَّهُ ٱنۢبِعَاثَهُمۡ فَثَبَّطَهُمۡ وَقِيلَ ٱقۡعُدُواْ مَعَ ٱلۡقَٰعِدِينَ ٤٦﴾ [التوبة: 45-46].

«فقط آنان از تو اجازه مي‌خواهند كه به خداوند و روز قيامت ايمان نمي‌آورند و دلهايشان شك آورده است پس آنان در شك خود سرگردان مي‌شوند و اگر «به راستي» آهنگ بيرون آمدن داشتند حتماً براي آن ساز و برگي فراهم مي‌ديدند ولي خداوند رويكرد آنان «براي رهسپار شدن به جهاد» را خوش نداشت پس آنان را از حركت باز داشت و گفته شد: با «خانه» نشينان «در خانه» بنشينيد».

و برخي از منافقان بيم وقوع در فتنه را دستآويز خود قرار مي‌دهند، خداوند مي‌فرمايد:

﴿وَمِنۡهُم مَّن يَقُولُ ٱئۡذَن لِّي وَلَا تَفۡتِنِّيٓۚ أَلَا فِي ٱلۡفِتۡنَةِ سَقَطُواْۗ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةُۢ بِٱلۡكَٰفِرِينَ ٤٩﴾ [التوبة: 49].

«و كسي از آنان هست كه مي‌گويد: به من اجازه ده و مرا به فتنه مينداز. بدانكه در فتنه افتاده‌اند و به راستي كه جهنم فراگير كافران است».

البته امكان دارد كه تعداد انگشت شماري از منافقان به قصد شايعه پراكني و يا مال غنيمت و همراه با صحابه براي جنگ بيرون بروند، لذا مي‌بينيم كه خداوند اين تعداد اندك منافقان را كه با حضرت پيامبرص بيرون رفتند، و از اصحاب عيبجويي كردند، از ياد نبرده، بلكه آنان را رسوا كرده و آنچه را كه در دل داشتند برملا ساخته است، آنگاه كه صحابه را مسخره كردند و گفتند: ما هرگز مردماني شكم گنده‌تر، دروغوتر و بزدل‌تر از اينها نديده‌ايم، بلا فاصله خداوند اين آيه‌ها را در باره‌ي آنان نازل فرمود: ﴿يَحۡذَرُ ٱلۡمُنَٰفِقُونَ أَن تُنَزَّلَ عَلَيۡهِمۡ سُورَةٞ تُنَبِّئُهُم بِمَا فِي قُلُوبِهِمۡۚ قُلِ ٱسۡتَهۡزِءُوٓاْ إِنَّ ٱللَّهَ مُخۡرِجٞ مَّا تَحۡذَرُونَ ٦٤ وَلَئِن سَأَلۡتَهُمۡ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلۡعَبُۚ قُلۡ أَبِٱللَّهِ وَءَايَٰتِهِۦ وَرَسُولِهِۦ كُنتُمۡ تَسۡتَهۡزِءُونَ ٦٥ لَا تَعۡتَذِرُواْ قَدۡ كَفَرۡتُم بَعۡدَ إِيمَٰنِكُمۡۚ إِن نَّعۡفُ عَن طَآئِفَةٖ مِّنكُمۡ نُعَذِّبۡ طَآئِفَةَۢ بِأَنَّهُمۡ كَانُواْ مُجۡرِمِينَ ٦٦﴾ [التوبة: 64-66].

«منافقان از آن بيم دارند كه سوره‌اي در«بارة» آنان فرود آورده شود كه آنان را به آنچه در دلهايشان است خبر دهد، بگو: ريشخند كنيد، بي گمان خداوند آشكار كنندة چيزي است كه «از آن» بيم داريد، و اگر از آن بپرسي «چه مي‌گفتند» گويند: شوخي و بازي مي‌كرديم، بگو: آيا به خدا و آيات او ورسولش ريشخند مي‌كرديد؟ عذر نياوريد به راستي كه پس از ايمانتان كفر پيشه كرديد اگر از گروهي از شما در گذريم گروهي ديگر را به «كيفر» آنكه گناهكار بودند، عذاب كنيم».

جالب اين كه خداوند متعال سه نفري را كه براي جهاد نرفتند، اما منافق نبودند، نيز ياد آور شده و حساب آنان را از منافقان جدا ساخته و اعلام نموده كه توبه‌ي آنان را پذيرفته است، خداوند در اين باره مي‌فرمايد: ﴿وَعَلَى ٱلثَّلَٰثَةِ ٱلَّذِينَ خُلِّفُواْ حَتَّىٰٓ إِذَا ضَاقَتۡ عَلَيۡهِمُ ٱلۡأَرۡضُ بِمَا رَحُبَتۡ وَضَاقَتۡ عَلَيۡهِمۡ أَنفُسُهُمۡ وَظَنُّوٓاْ أَن لَّا مَلۡجَأَ مِنَ ٱللَّهِ إِلَّآ إِلَيۡهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيۡهِمۡ لِيَتُوبُوٓاْۚ إِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلتَّوَّابُ ٱلرَّحِيمُ ١١٨﴾ [التوبة: 118].

«و بر آن سه كس كه باز پس داشته شدند تا آنكه زمين با همة گستردگي‌اش بر آنان تنگ شد و جانهايشان بر آنان تنگ آمد و دريافتند كه از خداوند جز به سوي او پناهگاهي نيست، آنگاه از آنان در گذشت تا توبه كنند، بي گمان خداوند است كه توبه پذير مهربان است». آن سه نفر مراره بن الربيع و هلال بن أميه و كعب بن مالك بودند.

واقعاً ‌جاي تعجب است كه باوجود اين باز هم افرادي پيدا شوند كه مي‌گويند: گروهي از برگزيدگان مهاجرين و انصار و سابقين اولين مرتد و منافق شدند و بلكه مدتي طولاني رهبري و قيادت امت را نيز به عهده گرفتند. شما را به خدا چگونه خداوند راز اين تعداد اندك منافقان را كه در لشكر مسلمانان بودند بر ملا مي‌سازد ولي درباره‌ي اين افرادي كه بايد امت را از آنان بر حذر داشت - آن گونه كه آنان مي‌پندارند- سخني به ميان نياورد؟!!.

﴿رَبَّنَا لَا تُزِغۡ قُلُوبَنَا بَعۡدَ إِذۡ هَدَيۡتَنَا وَهَبۡ لَنَا مِن لَّدُنكَ رَحۡمَةًۚ إِنَّكَ أَنتَ ٱلۡوَهَّابُ ٨﴾

خداوند خبر داده كه پيامبرشص منافقان را نمي‌شناسد، همان‌گونه كه مي‌فرمايد: ﴿وَمِمَّنۡ حَوۡلَكُم مِّنَ ٱلۡأَعۡرَابِ مُنَٰفِقُونَۖ وَمِنۡ أَهۡلِ ٱلۡمَدِينَةِ مَرَدُواْ عَلَى ٱلنِّفَاقِ لَا تَعۡلَمُهُمۡۖ نَحۡنُ نَعۡلَمُهُمۡۚ سَنُعَذِّبُهُم مَّرَّتَيۡنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٖ ١٠١﴾ [التوبة: 101].

«برخي از باديه نشيناني كه پيرامون شما هستند و برخي از اهل مدينه منافقند كه بر نفاق خو گرفته‌اند تو آنان را نمي‌شناسي، ما آنان را مي‌شناسيم، دوبار آنها را عذاب خواهيم كرد آن گاه به عذابي بزرگ باز گردانده مي‌شوند».

سپس خداوند متعال عموم اين منافقان را براي پيامبرشص بيان و صفاتشان را برايش ذكر فرمود، همانگونه كه مي‌فرمايد: ﴿وَلَوۡ نَشَآءُ لَأَرَيۡنَٰكَهُمۡ فَلَعَرَفۡتَهُم بِسِيمَٰهُمۡۚ وَلَتَعۡرِفَنَّهُمۡ فِي لَحۡنِ ٱلۡقَوۡلِۚ وَٱللَّهُ يَعۡلَمُ أَعۡمَٰلَكُمۡ ٣٠﴾ [محمد: 30].

«و اگر مي‌خواستيم آنان را به تو مي‌نمايانديم آن گاه آنان را به سيمايشان مي‌شناختي، و آنان را در اسلوب سخن گفتن مي‌شناسي و خداوند اعمالتان را مي‌داند».

صحابه كساني را كه از اين غزوه‌ي عظيم (تبوك) تخلف كرده بودند، شناختند، زيرا گفته‌اند هيچ كس از اين غزوه تخلف نكرده مگر منافقان و يا كساني كه معذور بوده‌اند، مانند زنان و ناتوانان و امثال آنها.

خداوند حال آنان را كه مسجد ضرار را ساختند هم بيان فرموده است، مي‌فرمايد: ﴿وَٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُواْ مَسۡجِدٗا ضِرَارٗا وَكُفۡرٗا وَتَفۡرِيقَۢا بَيۡنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ وَإِرۡصَادٗا لِّمَنۡ حَارَبَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ مِن قَبۡلُۚ وَلَيَحۡلِفُنَّ إِنۡ أَرَدۡنَآ إِلَّا ٱلۡحُسۡنَىٰۖ وَٱللَّهُ يَشۡهَدُ إِنَّهُمۡ لَكَٰذِبُونَ ١٠٧﴾ [التوبة: 107].

«و كساني هستند كه براي زيان رساندن و كفر و تفرقه افكندن بين مؤمنان و كمينگاه ساختن براي كسي كه پيش از اين با خداوند و رسولش جنگ كرده است، مسجدي ساخته‌اند و سوگند مي‌خورندكه جز نيكي مرادي نداشته‌ايم و خداوند گواهي مي‌دهد كه آنان دروغگو هستند».

هم مسجد ضرار معروف است و هم آنهايي كه آن مسجدرا ساختند.

هر كس صفات منافقان را بخواند، مي‌داند كه آنها واقعاً از صحابه متمايزند و امكان ندارد با صحابه اشتباه گرفته شوند، خداوند مي‌فرمايد:

﴿إِنَّ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ يُخَٰدِعُونَ ٱللَّهَ وَهُوَ خَٰدِعُهُمۡ وَإِذَا قَامُوٓاْ إِلَى ٱلصَّلَوٰةِ قَامُواْ كُسَالَىٰ يُرَآءُونَ ٱلنَّاسَ وَلَا يَذۡكُرُونَ ٱللَّهَ إِلَّا قَلِيلٗا ١٤٢ مُّذَبۡذَبِينَ بَيۡنَ ذَٰلِكَ لَآ إِلَىٰ هَٰٓؤُلَآءِ وَلَآ إِلَىٰ هَٰٓؤُلَآءِۚ وَمَن يُضۡلِلِ ٱللَّهُ فَلَن تَجِدَ لَهُۥ سَبِيلٗا ١٤٣﴾ [النساء: 142-143].

«بي‌شك منافقان با خداوند نيرنگ مي‌ورزند و او «خداوند هم پاسخ نيرنگشان» تدبير مي‌كند و چون به نماز برمي‌خيزند، سست و بي حال به نماز مي‌ايستند، جلوه فروشي مي‌كنند و خداوند را جز اندكي ياد نمي‌كنند، بين اين و آن «كفر و ايمان» سرگشته‌اند، نه به سوي اينانند و نه به سوي آنان، و هر كس را خداوند بيراه بگذارد براي او هيچ راهي نيابي».

اين وصف و وصفي را كه خداوند براي اصحاب حضرت پيامبرص بيان فرموده با هم مقايسه كن، مي‌فرمايد:

﴿أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡۖ تَرَىٰهُمۡ رُكَّعٗا سُجَّدٗا يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗاۖ سِيمَاهُمۡ فِي وُجُوهِهِم مِّنۡ أَثَرِ ٱلسُّجُودِۚ ذَٰلِكَ مَثَلُهُمۡ فِي ٱلتَّوۡرَىٰةِ﴾ [الفتح: 29].

«بر كافران سخت گير و در ميان خود مهربانند آنان را در حال سجود و ركوع مي‌بيني كه از خداوند فضل و خشنودي مي‌جويند، نشانه (رستگاري) آنان از اثر سجده در چهره‌هايشان پيداست، اين وصف آنان در تورات است».

چه خوب است كه وصفي را امام علي از صحابه بيان فرمود، دوباره بخواني، آنجا كه فرمود: «من اصحاب محمدص را ديده‌ام، اما هيچ كدام از شما را مانند آنان نمي‌بينم.

سپس در وصفي كه خداوند متعال از منافقان بيان فرموده تأمل كن ﴿وَلَا يَذۡكُرُونَ ٱللَّهَ إِلَّا قَلِيلٗا﴾ [النساء: 142].

«خداوند را جز اندكي ياد نمي‌كنند». و فراموش نكن كه قرآن بزرگترين ذكر است و از طريق صحابه متواتراً براي ما نقل شده، از طريق صحابه‌اي همچون: عمر بن الخطاب، عثمان بن عفان، علي بن ابي طالب، عبدالله ابن مسعود، اُبي بن كعب و زيد ابن ثابت، آنگاه فرق ميان صحابه و منافقان را كاملاً درك مي‌كني، چرا چنين نباشد و حال آنكه قرآن بزرگترين و برترين ذكر است.

اگر در اين ناقلان قرآن طعن كنيم، در قرآن و تواتر آن نيز طعن مي‌شود، بلكه تمام دين زير سؤال مي‌رود، و با فهم اين مطلب پي مي‌بريم كه چرا خداوند ما را به پيروي از مهاجرين و انصار دستور داده‌است، زيرا دين از طريق آنان نقل شده است.

مي‌تواني حال منافقان را كه در رفتن به جهاد عقب گرد و تأخير مي‌كردند و فقط افراد اندكي از آنان به قصد شايعه پراكني و يا جمع كردن مال غنيمت به جهاد مي‌رفتند، با صفت مهاجرين كه خدا و رسولش را ياري مي‌كنند مقايسه كني، خداوند در وصف آنان مي‌فرمايد: ﴿وَيَنصُرُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَه﴾ [الحشر: 8].

نقطه‌اي ديگر نيز كه فرق ميان آنان را آشكار مي‌سازد، اين است كه خداوند هنگام ذكر مهاجرين مي‌فرمايد: ﴿لِلۡفُقَرَآءِ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ ٱلَّذِينَ أُخۡرِجُواْ مِن دِيَٰرِهِمۡ وَأَمۡوَٰلِهِمۡ يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗا وَيَنصُرُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُ﴾ [الحشر: 8].

«آن «في» خاص بينوايان هجرت كرده‌اي است كه از خانه‌هايشان و اموالشان رانده شده اند، از خدا فضل و خشنودي مي‌جويند و خدا ورسولش را ياري مي‌دهند».

پس يكي از صفات آنان اين است كه خدا و رسولش را ياري مي‌كنند و اين نصرت در غزوه بدر، احد، خندق، تبوك و فتوحات ديگر دوران صحابه، آشكارا تحقق يافت.

اما منافقان به ندرت در جهاد، همراه با رسول‌اللهص حاضر مي‌شدند همانگونه كه خداوند مي‌فرمايد: ﴿وَلَوۡ أَرَادُواْ ٱلۡخُرُوجَ لَأَعَدُّواْ لَهُۥ عُدَّةٗ وَلَٰكِن كَرِهَ ٱللَّهُ ٱنۢبِعَاثَهُمۡ فَثَبَّطَهُمۡ وَقِيلَ ٱقۡعُدُواْ مَعَ ٱلۡقَٰعِدِينَ ٤٦ لَوۡ خَرَجُواْ فِيكُم مَّا زَادُوكُمۡ إِلَّا خَبَالٗا وَلَأَوۡضَعُواْ خِلَٰلَكُمۡ يَبۡغُونَكُمُ ٱلۡفِتۡنَةَ وَفِيكُمۡ سَمَّٰعُونَ لَهُمۡۗ وَٱللَّهُ عَلِيمُۢ بِٱلظَّٰلِمِينَ ٤٧﴾ [التوبة: 46-47].

«و اگر آهنگ بيرون آمدن داشتند حتماً براي آن ساز و برگي فراهم مي‌ديدند ولي خداوند روي كرد آنان «براي رهسپار شدن به جهاد» را خوش نداشت، پس آنان را از حركت باز داشت و گفته شد به خانه نشينان در خانه بنشينيد، اگر همراه با شما بيرون مي‌آمدند در «حق» شما جز فساد نمي‌افزودند و فتنه جويان در «حق» شما به ميان «صفوف» تان مي‌تاختند و در ميان شما جاسوساني دارند خداوند به «حال» ستمكاران داناست».

فرق را مشاهده كردي؟!!.

اين آيات در سوره‌ي توبه است و خداوند متعال در آخر سوره همان دو آيه‌اي را كه اندكي قبل ذكر كردم، آورده است، منظورم آيه‌ي: ﴿وَٱلسَّٰبِقُونَ ٱلۡأَوَّلُونَ مِنَ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ...﴾ [التوبة: 100]. و آيه‌ي:

﴿وَمِمَّنۡ حَوۡلَكُم مِّنَ ٱلۡأَعۡرَابِ مُنَٰفِقُونَ...﴾ [التوبة: 102]. مي‌باشد.

و چند آيه‌ي بعد مي‌فرمايد: ﴿لَّقَد تَّابَ ٱللَّهُ عَلَى ٱلنَّبِيِّ وَٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ ٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ ٱلۡعُسۡرَةِ مِنۢ بَعۡدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٖ مِّنۡهُمۡ ثُمَّ تَابَ عَلَيۡهِمۡۚ إِنَّهُۥ بِهِمۡ رَءُوفٞ رَّحِيمٞ ١١٧﴾ [التوبة: 117].

«خداوند بر پيامبر و مهاجران و انصاري كه به هنگام تنگ دستي بعد از آن كه نزديك بود دل هاي گروهي از آنان از كف برود، رحمت آورد. سپس از آنان درگذشت، بي گمان او «نسبت» به آنان رؤوفِ‌مهربان است».

آري خداوند مهاجرين را ستوده كه خدا و رسولش رانصرت مي‌كنند. و به اين خاطر خلود و جاودانه ماندن در بهشت را حاصل كردند، سپس خداوند در جايي ديگر پس از ذكر مهاجرين و انصار مي‌فرمايد: ﴿وَٱلَّذِينَ جَآءُو مِنۢ بَعۡدِهِمۡ يَقُولُونَ رَبَّنَا ٱغۡفِرۡ لَنَا وَلِإِخۡوَٰنِنَا ٱلَّذِينَ سَبَقُونَا بِٱلۡإِيمَٰنِ وَلَا تَجۡعَلۡ فِي قُلُوبِنَا غِلّٗا لِّلَّذِينَ ءَامَنُواْ رَبَّنَآ إِنَّكَ رَءُوفٞ رَّحِيمٌ ١٠﴾ [الحشر: 10].

«و آنان كه پس از اينان آمدند مي‌گويند: پروردگارا، ما را و آن برادرانمان را در ايمان آوردن از ما پيشي گرفتند، بيامرز و در دلهاي ما هيچ كينه‌اي در حق كساني كه ايمان آورده‌اند، قرار مده، پروردگارا تويي كه بخشنده‌ي مهرباني».

آري، اين است حقيقتي كه قرآن با آياتي كاملاً واضح و آشكار بيانش كرده و فقط از مسلمان اين را مي‌طلبد كه به ان تدبر كند و بر آن عمل نمايد.

اللهم اهدنا للحق ووفقنا إليه ولا تجعل في قلوبنا غلاً للذين آمنو ربنا إنك رئوف رحيم.

پرسش‌هايي مهم

شايد شخصي بپرسد: اگر خداوند مهاجرين و انصار را براي خلود و جاودانگي در بهشت مژده داده است، پس چرا آنان را بيم داده، آيا اين امر دليل بر اين نيست كه امكان دارد آنان به جهنم بروند؟و چرا حضرت پيامبرص در حديث حوض، خبر دادند كه برخي از آنان تغيير مي‌يابند و تبديل مي‌شوند و از حوض كوثر رانده مي‌شوند؟

پاسخ: صحابه معصوم نيستند لذا همانند ديگر افراد بشر گاهي از آنان گناهاني سر مي‌زند اما هر گز در شرف و فضل صحبت با پيامبرص و نصرت دين و فتوحات وغيره كسي با آنان برابري نمي‌كند.

اما اين كه خداوند آنان را بيم داده و از ارتكاب گناه بر حذر داشته، اشكالي ندارد، زيرا صحابه معصوم نيستند، و نيز بيم دادن آنان از قبيل اين است كه «به در بگو تا ديوار بفهمد» همان گونه كه خداوند پيامبرش راص را نيز از شرك بيم مي‌دهد و بر حذرش مي‌دارد، مي‌فرمايد: ﴿وَلَقَدۡ أُوحِيَ إِلَيۡكَ وَإِلَى ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِكَ لَئِنۡ أَشۡرَكۡتَ لَيَحۡبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ ٱلۡخَٰسِرِينَ ٦٥﴾ [الزمر: 65].

«به راستي كه به تو و كساني كه پيش از تو بودن وحي كرده شده: اگر شرك آوري، بي گمان عملكرد نابود شود و به يقين از زيان كاران شوي».

و اين بدان معنا نيست كه امكان دارد پيامبران‡ نيز، به شرك مبتلا شوند، بلكه هدف بيان شناخت و خطر شرك و تحذير امت از آن، است.

مثال ديگري اين است كه خداوند پيامبرشص را از پيروي از منافقان بر حضر داشته و مي‌فرمايد: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ ٱتَّقِ ٱللَّهَ وَلَا تُطِعِ ٱلۡكَٰفِرِينَ وَٱلۡمُنَٰفِقِينَ﴾ [الأحزاب: 1].

«اي پيامبر از خدا پروا بدار و از كافران و منافقان اطاعت مكن».

و همچنين اين فرموده‌ي خداوند متعال:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَآ أَحَلَّ ٱللَّهُ لَكَ﴾ [التحریم: 1].

و نيز آيه‌ي: ﴿وَتَخۡشَى ٱلنَّاسَ وَٱللَّهُ أَحَقُّ أَن تَخۡشَىٰهُ﴾ [الأحزاب: 37].

و مثال‌هاي ديگر از اين قبيل پس اين آيه‌ها در مرحله‌اول نوعي تربيت و هشدار به امت هستند.

اما سوال درباره‌ي حديث حوض سؤال مشهوري است، اكنون با بيان نكات زير، به برسي آن مي‌پردازيم.

اولاً: حديث به گونه‌هاي متعددي روايت شده است، مثلا در روايتي چنين آمده: «يَرد علىّ يوم القيامه رهط من أصحابي فيُحلَّون عن الحوض فاقول يا رب أصحابي فيقول انك لا علم لك بما أحد ثوا بعدك إنهم ارتدّوا على أدبارهم القهقري».

«روز قيامت گروهي از اصحابم بر من وارد مي‌شوند، پس آنان از حوض باز داشته مي‌شوند، و مي‌گويم: پروردگارا، اصحاب من هستند، مي‌فرمايد: تو نمي‌داني كه پس از تو چه كرده‌اند، آنان به قهقرا بازگشته‌اند».

در روايتي ديگر آمده: «بينا أنا نائم إذا زمرة حتى إذا عرفتهم خرج رجل من بيني وبينهم فقال هلم فقلت أين؟ قال إلى النار والله قلت وما شأنهم؟ قال إنهم ارتدوا بعدك على أدبارهم القهقرى . ثم إذا زمرة حتى إذا عرفتهم خرج رجل من بيني وينهم فقال هلم قلت أين؟ قال إلى النار والله قلت ما شأنهم ؟ قال إنهم ارتدوا بعدك على أدبارهم القهقرى فلا أراه يخلص منهم إلا مثل همل النعم»([[37]](#footnote-37)).

«در لحظه‌اي كه من ايستاده‌ام گروهي نزديك مي‌شوند همين كه آنان را مي‌شناسم مردي ميان من و آنان در مي‌آيد و مي‌گويد: بشتابيد، مي‌پرسم: كجا، مي‌گويد: به جهنم، مي‌گويم: گناهاهشان چيست؟ مي‌گويد: آنان پس از تو به قهقرا باز گشتند، سپس گروهي ديگر نمايان مي‌شود و همين كه آنان را مي‌شناسم مردي ميان من و آنان در مي‌آيد و مي‌گويد: بشتابيد، مي‌گويم كجا، مي‌گويد به جهنم، مي‌گويم: گناهشان چيست؟ مي‌گويد: آنان پس از تو به قهقرا بازگشتند، آنگاه مي‌بينم كه مانند گله‌اي گوسفند آنان را جدا مي‌كند و مي‌برد».

ثانياً‌: اگر كسي بگويد كه اين حديث عام است امام علي و همچنين مقداد، عمار، مسلمانان و ابوذر را نيز شامل مي‌شود، چه پاسخي خواهيم داد؟

به او خواهيم گفت كه: دلايل زيادي وجود دارد كه حديث حوض شامل مهاجرين و انصار نمي‌شود، زيرا خداوند آنان را به ورود به بهشت و جاودانه ماندن در آنجا، مژده داده است، بنابراين دلايلي كه حضرت علي، مقداد، عمار، سلمان و ابوذر را از حديث حوض مستثنا مي‌كند، ديگر مهاجرين و انصار را نيز مستثنا مي‌كند.

لذا ما مي‌گوييم كه بدون ترديد، اين حديث نزد ما صحيح است، اما هرگز و قطعاً مراد آن، حضرت علي نيست، زيرا حضرت پيامبرص ايشان را به بهشت مژده داده‌اند، و همچنين صحابه‌ي ديگر از پيشگامان به اسلام مانند: ابوبكر، عمر، عثمان، طلحه و زبير، عمار و مقداد و صحابه‌ي ديگر كه حضرت پيامبرص آنان را به بهشت مژده داده‌اند، مراد نيستند.

همچنين امكان ندارد كه مراد آن پيشگامان مهاجرين و انصار باشند زيرا خداوند متعال خبر و وعده داده كه آنان در باغها و بهشتي كه از زير درختانش جوي‌ها جاري است، براي هميشه ماندگار خواهند بود([[38]](#footnote-38)).

همچنين امكان ندارد كه مراد، آن 1400 نفري باشند كه در زير درخت با آن حضرتص بيعت نمودند زيرا خداوند متعال اعلام فرموده كه از آنان راضي است و هر كسي را كه خداوند از او راضي شود دوباره از او ناراض نخواهد شد، زيرا خداوند تنها از كسي راضي مي‌شود كه اهل رضايت باشد، خداوند مي‌فرمايد: ﴿لَّقَدۡ رَضِيَ ٱللَّهُ عَنِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ إِذۡ يُبَايِعُونَكَ تَحۡتَ ٱلشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمۡ فَأَنزَلَ ٱلسَّكِينَةَ عَلَيۡهِمۡ وَأَثَٰبَهُمۡ فَتۡحٗا قَرِيبٗا ١٨﴾ [الفتح: 18].

آيا هيچ مسلماني مي‌گويد كه، همان هايي را كه خداوند به بهشت و ماندگاري در آن مژده داده، مرتدان و ناكسان نيز همان‌هايند، و يا اينكه هنگامي كه خداوند آنان را به بهشت مژده داده، نمي‌دانسته كه در آينده مرتد مي‌شوند؟ پناه بر خدا، خداوند از ناداني، نقايص و عيوب پاك است.

ثالثاً: اما آنچه در حديث آمده كه «إنهم ارتدوا بعدك على أدبارهم». «آنان پس از توبه به عقب برگشتند». و در روايتي ديگر: «لم يزالوا مرتدين على أعقابهم مذ فارقتهم». «از هنگامي كه از آنان جدا شدي مرتد بودند».

و در روايتي ديگر: «إِنَّكَ لا تَدْرِي مَا أَحْدَثُوا بَعْدَكَ». «تو نمي‌داني كه پس از تو چه كرده‌اند».

پاسخ: آن واضح است، و آن اين كه، آنهايي كه (همچون چهارپايان بي سرپرست) جدا مي‌شوند و مي‌رهند، از ميان گروهايي خواهند بود كه بر آن حضرتص عرضه مي‌شوند و از ميان ساير صحابه نيستند، بدين جهت فرمودند: گروهي و نفرمودند شما.

توضيح مطلب، اين كه: تعداد صحابه بسيار زياد است و آنان سر حوض مي‌روند و از آن آب مي‌نوشند، البته گروههايي از رفتن به حوض منع خواهند شد، زيرا آنان تغيير و تبديل كرده‌اند و مجموعه‌ي كمي از آنان معاف مي‌شوند، و اين فضل خداوند است.

حضرت پيامبرص فرمودند: در لحظه‌اي كه من ايستاده‌ام گروهي مي‌آيند... و نفرمود: اصحاب من مي‌آيند. و اين تعبير دلالت مي‌كند كه تعداد اين گروها در مقايسه با مجموع صحابه بسيار اندك است، لهذا اين حديث شامل بقيه صحابه، نمي‌شود، بلكه آنان از نخستين كساني خواهند بود كه سر حوض مي‌روند و از آن آب مي‌نوشند.

مثالش مانند اين است كه مدير مدرسه‌اي كه در آن 3000 دانش آموز تحصيل مي‌كند، بگوييد: مجموعه‌اي از دانش آموزان كه نظم را به‌هم زده‌اند، بر من عرضه شدند، آنان را تنبيه كردم، جز مجموعه كوچكي كه بنا بردلائلي آنان را معاف كردم، هر كسي كه اين سخن را بشنود، مي‌داند كه دانش آموزاني كه بر مدير مدرسه عرضه‌شده‌اند در مقايسه با كل دانش آموزان مدرسه، ناچيز و غير قابل ذكر، هستند.

برادر گرامي، حديث را دوباره بخوان و در آن بينديش.

رابعاً: در اين باره كه منظور از آناني كه از حوض رانده مي‌شوند چه كساني هستند، چندين نظريه وجود دارد، البته با توجه به عدم تعيين نام‌هاي آن افراد، و تنها خداوند در اين باره قضاوت مي‌كند و بس.

1- برخي از علما مي‌گويند: لفظ صحابي از نظر لغوي منافق را نيز شامل مي‌شود و احتمال دارد كه مراد حضرت پيامبرص منافقاني باشند كه آنان را نشناخته و يا نفاقشان براي ايشان آشكار نبوده است، اگر چه اغلب آنان را با صفاتي كه خداوند براي منافقان ذكر كرده، مي‌شناختند به دليل اين كه هنگامي كه سر كرده‌ي منافقان، عبدالله بن أبي بن أبي سلول گفت: آيا عليه ما همدست شده‌اند، اگر به مدينه باز گرديم، عزيزتر فرومايه‌تر را از مدينه خواهد راند، آنگاه حضرت عمر گفت: يا رسول اللهص، آيا اين مرد پليد (عبدالله بن ابي بن ابي سلول) را نكشيم؟ حضرت پيامبرص فرمودند: «نمي‌خواهم كه مردم پس از من بگويند او (محمدص) اصحاب خود را مي‌كشت».

اين حديث دلالت مي‌كند بر اين كه لفظ صحابي بر منافق نيز اطلاق مي‌گردد، بنابراين مي‌توان لفظ صحابي را در حديث حوض بر منافقين حمل كرد نه بر اصطلاح شرعي صحابي كه در قرآن آمده و خداوند آن را به بهشت و ماندگاري در آ ن مژده داده‌است، و به اين گونه مي‌توان روايت را با هم جمع نمود.

2- برخي ديگر مي‌گويند: مراد آن كساني هستند كه اسلام آوردند و اسلامشان پخته نبود، مانند كساني كه در اطراف جزيره بودند و بعدها مرتد شدند همه مي‌دانيم كه بعد از فتح مكه دهها وفد نزد آن حضرتص آمدند و اسلام خود را اعلام فرمودند، و تعداد صحابه در حجه الوداع همراه با پيامبرص بيش از صد هزار نفربود اين نظريه مناسب‌ترين نظريه‌هاست.

تو را به خدا، چگونه مي‌شود كه مهاجرين و انصار را كه قطعاً‌مي‌دانيم خداوند آنان را تزكيه نموده و ستوده است، متهم نمود و مرتداني را كه مهاجرين وانصار و ديگر صحابه با آن جهاد كردند رها كرد.

آري چگونه مي‌توان صحابه‌اي را كه خداوند تزكيه نموده متهم ساخت و مرتداني همچون مسيلمه كذاب، سجاح، طليحيه بن خويلد، اسود عنسي و امثالهم و آنهايي را كه از اينان پيروي كردند و با اينكه پيامبرص را ديده بودند مرتد شدند و بر كفر مردند، رها نمود؟!!.

به اين گفتار جالب امام جعفر صادق / تأمل كن كه مي‌فرمايد: «اصحاب رسول اللهص دوازده هزار نفر بودند، هشت هزار از مدينه و دو هزار از مكه و دو هزار از «طلقاء» و در ميان آنان هيچ فردي قدري، مرجي، حروري، معتزلي و خود رأيي ديده نشده است، آنان شب و روز مي‌گريستند و مي‌گفتند: (پروردگارا) ارواح ما را قبض كن پيش از آن كه نان خمير بخوريم»([[39]](#footnote-39)).

مي‌بينيم كه امام جعفر صادق دوازده هزار نفر از صحابه را كه اكثرشان از مدينه‌اند مي‌ستايد و گواهي مي‌دهد كه آنان تغيير نيافتند و دين خود را بدل نكردند و اين گونه از دنيا رفتند، باز هم امروز شيعه مي‌آيند و مي‌گويند: اين همه صحابي (جز چند نفر) مرتد شدند و از دين برگشتند!!.

خامساً: فراموش نكن كه خداوند خبر مي‌دهد كه مهاجرين و انصار را كه در غزوه‌ي تبوك همركاب آن حضرتص بودند، مغفرت نموده است، مي‌فرمايد ﴿لَّقَد تَّابَ ٱللَّهُ عَلَى ٱلنَّبِيِّ وَٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ ٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ ٱلۡعُسۡرَةِ﴾ [التوبة: 117].

اين چه افترايي كه (شيعه) بر اصحاب رسول الله ص مي‌بندند، هماناني كه در ساعه العسره (در جنگ تبوك) از ميان ايشان پيروي كردند و بخاطر خداوند از اهل و مال خويش گذشتنند.

چه جنايتي بزرگتر از اين كه كسي از صحابه عيبجويي كند، هماناني كه خداوند مي‌فرمايد كه توبه‌شان را پذيرفته و از آنان خشنود گشته و آنان را به بهشت جاويدان كه در آن نهرها جاري است، مژده داده كه تا ابد در آن خواهند ماند؟!!.

و اين چه مخالفتي است با خداوند كه در آيات زيادي صحابه را تزكيه نموده است؟

آري چه جنايت بزرگي است اين كه كسي بيايد و آنچه را كه رسول‌اللهص در حديث حوض تعيين نكرده، تعيين كنند و به ناحق بگويد كه مراد آن مهاجرين و انصارند، آناني كه خداوند در موردشان مي‌فرمايد: ﴿وَرَضُواْ عَنۡهُ وَأَعَدَّ لَهُمۡ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي تَحۡتَهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدٗا﴾ [التوبة: 100].

در مقابل مرتداني را كه در سرزمين يمامه و جاي‌هاي ديگر بودند، رها كند؟!!.

خداوند متعال پس از ذكر مهاجرين و انصار مي‌فرمايد: ﴿وَٱلَّذِينَ جَآءُو مِنۢ بَعۡدِهِمۡ يَقُولُونَ رَبَّنَا ٱغۡفِرۡ لَنَا وَلِإِخۡوَٰنِنَا ٱلَّذِينَ سَبَقُونَا بِٱلۡإِيمَٰنِ وَلَا تَجۡعَلۡ فِي قُلُوبِنَا غِلّٗا لِّلَّذِينَ ءَامَنُواْ رَبَّنَآ إِنَّكَ رَءُوفٞ رَّحِيمٌ ١٠﴾ [الحشر: 10].

طعن به كسي كه از جنگ احد فرار كرده

برخي براي اثبات اقتدار صحابه از اين آيه استدلال مي‌كنند كه مي‌فرمايد:

﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٞ قَدۡ خَلَتۡ مِن قَبۡلِهِ ٱلرُّسُلُۚ أَفَإِيْن مَّاتَ أَوۡ قُتِلَ ٱنقَلَبۡتُمۡ عَلَىٰٓ أَعۡقَٰبِكُمۡ...﴾ [آل‌عمران: 144].

«محمد پيامبري است و به راستي پيش از وي پيامبراني گذشته‌اند آيا اگر او وفات كند و يا كشته شود از آيين خود برمي‌گرديد»؟.

پاسخ به اين اشكال و بيان معناي آيه را در نكات زير خلاصه مي‌كنم:

اولاً‌: بدان كه اين آيه در مورد غزوه احد و سرزنش اصحاب كه در پي شايعه وفات پيامبرص از جنگ دست كشيدند و يا از جنگ فرار كردند، نازل شده است.

ثانياً: هيچ كدام از ابوبكر و عمرب فرار نكردند، گرچه ثابت شده كه عمر پس از شايعه از جنگ دست كشيده اما دوباره پس از اعلام صحابه مبني براين كه در راهي كه محمد كشته شده، بميرد، به جنگ ادامه داده است، از آن گذشته، دست كشيدن از جنگ براي چند لحظه چيزي است و فرار از جنگ چيزي ديگر.

با وجود اين افرادي كه پايدار ماندند و فرار نكردند زيادند، منجمله حضرت ابوبكر كه در عريش (سايه‌بان) همراه با حضرت پيامبرص بود، و حضرت علي، طلحه و زبير و ديگران، برخي از علما نامهاي دوازده صحابي را ذكر كرده‌اند كه فرار نكرده‌اند([[40]](#footnote-40)) غير از آناني كه در دفاع از آن حضرتص شهيد شدند، رضي‌الله عنهم اجمعين.

همچنين در غزوه حنين ابوبكر، عمر، عثمان، علي و همچنين عباس و ديگراني نيز همراه با پيامبرص پايدار ماندند و در برخي روايات تعداد مهاجرين و انصاري كه فرار نكردند حدود 80 صحابي ذكر شده است([[41]](#footnote-41)).

تعداد هر چه باشد، خداوند اعلام فرموده كه كساني را كه از جنگ فرار كردند معاف نموده و توبه آنان را پذيرفته است، بنابر اين با وجود چنين اعلامي هرگز طعن و عيب جويي آنان جايز نيست، اين مطلب را در نكته‌ي چهارم توضيح خواهم داد.

ثالثاً: عقب گرد در اين آيه به معناي كفر نيست بلكه به معناي فرار است و در صورت پذيرفتن آن، تنها از آنان معصيتي سرزده و ماصحابه را از گناه معصوم نمي‌دانيم.

رابعاً: خداوند متعال اعلام فرموده كه توبه‌ي آن دسته از اصحاب را كه در جنگ احد فرار كردند، پذيرفته است، زيرا مي‌فرمايد: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ تَوَلَّوۡاْ مِنكُمۡ يَوۡمَ ٱلۡتَقَى ٱلۡجَمۡعَانِ إِنَّمَا ٱسۡتَزَلَّهُمُ ٱلشَّيۡطَٰنُ بِبَعۡضِ مَا كَسَبُواْۖ وَلَقَدۡ عَفَا ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ﴾ [آل‌عمران: 155].

«كساني از شما كه در روزي كه دو گروه به هم رسيدند، روي گرداندند، جز اين نيست كه شيطان به كيفر بخشي از دستاوردشان، آنان را لغزاند و به راستي خداوند آنان را بخشيد».

در جايي ديگر نيز اعلام فرموده كه پس از غزوه تبوك توبه آنان را پذيرفته است، مي‌فرمايد:

﴿لَّقَد تَّابَ ٱللَّهُ عَلَى ٱلنَّبِيِّ وَٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ ٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ ٱلۡعُسۡرَةِ﴾ [التوبة: 100].

من مي‌خواهم از كساني كه از صحابه عيب جويي و بدگويي مي‌كنند، بپرسم كه: آيا عفو خداوند از صحابه برايتان قابل قبول نيست؟!! يا اين كه شما از خداوند داناتريد؟!! و يا اين كه بخشي از قرآن را مي‌پذيريد و به بخش ديگرش كفر مي‌كنيد و ابتداي آيه را قبول مي‌كنيد و آخرش را به فراموشي مي‌سپاريد و يا از آن چشم مي‌پوشيد، با اين كه در آخر آيه به آنان مژده‌ي مغفرت گناهان داده شده‌است؟! آيا... . آيا...

آيا جايز است كه به خاطر گناهي كه بخشوده شده‌اند، آنان را بد بگوييم؟ و يا اينكه بايد عفو خداوند را بپذيريم و بنا برآن تشنيع و بد گفتن صحابه حرام باشد؟!!.

پاسخ به اين سؤال را به شما خواننده گرامي مي‌سپاريم.

آيا به اين پرسش انديشيده‌اي

خواننده عزيز: اگر خواسته باشي با زني ازداواج كني، و پيش از ازدواج متوجه شدي كه آن زن مبتلابه بيماري سرطان است، آيا باز هم به چنين ازدواجي تن مي‌دهي؟

بلكه اگر زن سالم بود، اما مي‌دانستي كه پس از ده سال فلج مي‌شود و يا فرزندان عقب مانده و ناقصي به دنيا مي‌آورد با زهم با او ازدواج مي‌كردي؟

نظر شما در باره كسي كه اين را مي‌داند و باز هم به آن ازدواج تن مي‌دهد، چيست؟

از اين گذشته اگر بداني كه آن زن پس از 15 سال مسيحي و يا يهودي مي‌شود و يا اينكه مرتد مي‌شود و هيچ كدام از اديان آسماني را نمي‌پزيرد و يا اينكه منافق خواهد شد و به اسلام تظاهر مي‌كند آن گاه چه تصميمي خواهي گرفت، آيا راضي مي‌شوي كه با چنين زني ازدواج كني؟ و آيا كسي كه اقدام به چنين ازدواجي بكند مي‌تواند مسلماني كامل و غيور باشد يا خير؟

بلكه نظر شما در مورد كسي كه نه تنها به اين ازدواج تن مي‌دهد بلكه پس از اين زن از دين برگردد، بازهم او را به همسري خود بپذيرد چيست؟

واقعاً ‌غم‌انگيز است كه ما چنين چيزي را براي خود نپسنديم اما براي رسول اللهص مناسب بدانيم كه با زني كه مرتد و منافق مي‌شود و... و... ازدواج كند و آن هم تا هنگام مرگ او نزد خود نگاه دارد، گويا ما خود از چيزي پاك و منزه مي‌دانيم كه حضرت پيامبرص وبلكه خداوند متعال را از آنان پاك نمي‌دانيم، زيرا خداوند آن چيز رابراي پيامبرشص پسنديده است!!.

مي‌دانيم كه در اديان قبلي جايز بوده كه مسلمان با زني كافر ازدواج كند، مانند حضرت لوط و نوحإ، اما در اسلام اين حكم منسوخ شده و ازدواج با زن كافر حرام است و در هيچ صورتي جايز نيست، و ازدواج حضرت نوح و لوط عليهاالسلام با آن دو زن قبل از بعثتشان بوده، يعني قبل از اينكه زنانشان كافر شوند، بدين خاطر خداوند مي‌فرمايد: ﴿فَخَانَتَاهُمَا﴾ اما رسول اللهص پس از گذشت بيش از ده سال از بعثت با حضرت عايشهل ازدواج فرمودند.

بدان هنگامي كه عليه يكي از همسران حضرت پيامبرص سخني مي‌گويي، در واقع قبل از هر چيزي آن حضرتص را به انتخاب چنين همسري متهم مي‌كني، از اين فراتر بلكه خداوند را متهم مي‌كني كه آنچه را كه تو براي خود نمي‌پسندي، او براي پيامبرشص پسنديده است. و بلكه آن حضرتص را متهم مي‌كني كه آن همسر را تا آخر زندگي نگه داشته و هر چه از او سرزده پسنديده است؟!!.

آيا با اين وجود، نمي‌توانيم بگوييم كه: طعن به همسران حضرت پيامبرص و عيب جويي از آنان در واقع طعن به آن حضرتص و عيب جويي از ايشان است؟!!.

خداوند متعال همسران حضرت پيامبرص را بين دو چيز اختيار داد، يا اين كه آخرت را برگزينند و با آن حضرتص بمانند و يا اين كه دنيا را برگزينند و از ايشان جدا شوند و همه‌ي آنان خدا و رسول و سراي آخرت را برگزيدند و حضرت پيامبر ص هيچكدام از آنان را طلاق ندادند، خداوندمي‌فرمايد:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ قُل لِّأَزۡوَٰجِكَ إِن كُنتُنَّ تُرِدۡنَ ٱلۡحَيَوٰةَ ٱلدُّنۡيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيۡنَ أُمَتِّعۡكُنَّ وَأُسَرِّحۡكُنَّ سَرَاحٗا جَمِيلٗا ٢٨ وَإِن كُنتُنَّ تُرِدۡنَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَٱلدَّارَ ٱلۡأٓخِرَةَ فَإِنَّ ٱللَّهَ أَعَدَّ لِلۡمُحۡسِنَٰتِ مِنكُنَّ أَجۡرًا عَظِيمٗا ٢٩﴾ [الأحزاب: 28-29].

«اي پيامبر به زنانت بگو: اگر زندگاني دنيا و تجمل آن را خواسته باشيد، پس بايد تا به شما بهره‌اي دهم و به گونه‌اي نيك رهايتان كنم، و اگر خداوند و رسول او و سراي آخرت را خواسته باشيد، پس همانا خداوند براي نيكوكارانتان پاداش بزرگ فراهم ديده است».

هر مسلماني از خود بپرسد كه: آيا اختياري كه خداوند به همسران حضرت پيامبرص داده، مبني بر اين كه از ميان آخرت و همراهي حضرت پيامبرص و يادينا و جدايي از آن حضرتص يكي را انتخاب كنيد، بيهوده بوده يا خير؟ و آياي مقتضاي اين تخيير تحقق يافته دست؟ آيا امكان دارد كه يكي از آنان دنيا را برگزيده باشد و باز هم با آن حضرتص بماند؟! در اين صورت پس فايده‌ي چنين تخييري چه خواهد بود؟!!.

پاسخ آشكار است و آن اين كه تخييري بي فايده نبوده بدون ترديد، مقتضاي آن تحقق يافته است، زيرا آنان آخرت را برگزيدند و آن حضرتص نيز آنان را تا آخر زندگي با خويش نگه داشتند.

اين امر بيانگر اين است كه رواياتي كه شيعه روايت مي‌كند و هيچ عقلي آن را نمي‌پذيرئ، رواياتي بي اساس و ساختگي‌اند و اگر آن روايت را بپذيريم، حضرتص را به مخالفت دستور خداوند متهم كرده‌ايم: زيرا مي‌بايست زني را كه دنيا برگزيده، طلاق دهد.

اما گناهي كه از آن سر مي‌زند بنا بر مقتضاي بشريت است، و از گناهاني كه از آن سرزده، توبه نموده اند و بدين خاطر حضرت پيامبرص همه‌ي آنان را در نكاح خود باقي گذاشتند و فراموش نكنيم كه آبرو و ناموس حضرت پيامبرص محفوظ و مصون است.

آيا ميان حضرت علي و معاويه دشمني و خصومتي وجود داشته است؟

اما جنگ حضرت علي با معاويه و طلحه و زبير بحثي طولاني است، خداوند متعال مي‌فرمايد: ﴿وَإِن طَآئِفَتَانِ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٱقۡتَتَلُواْ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَهُمَاۖ فَإِنۢ بَغَتۡ إِحۡدَىٰهُمَا عَلَى ٱلۡأُخۡرَىٰ فَقَٰتِلُواْ ٱلَّتِي تَبۡغِي حَتَّىٰ تَفِيٓءَ إِلَىٰٓ أَمۡرِ ٱللَّهِ...﴾ [الحجرات: 9].

«و اگر دو گروه از مؤمنان با هم پيكار كنند، بين آن دو گروه آشتي برقرار كني، آنگاه اگر يكي از آن دو گروه بر ديگري تجاوز كرد، و گروهي كه تجاوزگر است تا هنگامي كه به حكم خدا برگردد، بجنگيد».

و مي‌بينيم كه خداوند حتي گروه باغي را مومن ناميده است، همان گونه كه از آيه ظاهر است..

بنابراين در اين بحث بر اساس آن چه در قرآن آمده سخن خواهم گفت و سپس سخنان حضرت علي رانقل مي‌كنيم.

واقعيت اين است كه جنگي كه ميان آنان اتفاق افتاد به سبب اجتهاد و تأويل در خونخواهي حضرت عثمان بود، و آنان برادر ايماني بكديگر هستند و جنگيدن با يكديگر آنان را از دايره‌ي اسلام خارج نمي‌كند و شرف صحابي بودنشان را خدشه‌دار نمي‌سازد.

هر دو صحابي هستند گرچه حضرت علي از معاويهب افضل‌تر است و در اين امر هيچ ترديدي نيست، زيرا كه ايشان از سابقين اولين است و فضايلي دارد كه بر كسي پوشيده نيست.

خلاصه كلام اين كه آنچه در ميانشان رخ داد به سبب عداوت و دشمني نبود، بلكه به سبب اجتهاد در خونخواهي حضرت عثمان رضي الله عنه بود، حضرت علي مي‌گفت: ابتدا بايد همه‌ي مسلمانان بيعت كنند، سپس قاتلان عثمان را قصاص مي‌كنيم، امّا حضرت معاويه مي‌گفت: ابتدا بايد قاتلان قصاص شوند، آنگاه ما بيعت مي‌كنيم، آري سبب درگيري و جنگ فقط همين بود، خداوند متعال مي‌فرمايد:

﴿وَإِن طَآئِفَتَانِ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٱقۡتَتَلُواْ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَهُمَاۖ فَإِنۢ بَغَتۡ إِحۡدَىٰهُمَا عَلَى ٱلۡأُخۡرَىٰ فَقَٰتِلُواْ ٱلَّتِي تَبۡغِي حَتَّىٰ تَفِيٓءَ إِلَىٰٓ أَمۡرِ ٱللَّهِۚ فَإِن فَآءَتۡ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَهُمَا بِٱلۡعَدۡلِ وَأَقۡسِطُوٓاْۖ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلۡمُقۡسِطِينَ ٩ إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ إِخۡوَةٞ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَ أَخَوَيۡكُمۡۚ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ لَعَلَّكُمۡ تُرۡحَمُونَ ١٠﴾ [الحجرات: 9-10].

«و اگر دو گروه از مومنان با هم پيكار كنند بين آن دو آشتي برقرار كنيد، آنگاه اگر يكي از آن دو گروه بر ديگري تجاوز كرد، با گروهي كه تجاوزگر است تا هنگامي كه به حكم خدا برگردد بجنگيد، پس اگربه عدل برگشت بين آن گروه آشتي برقرار كنيد و به داد بكوشيد، بي گمان خداوند دادگران را دوست مي‌دارد، جز اين نيست كه مؤمنان با هم برادرند پس بين دو برادر خود سازش دهيد و از خداوند پروا بداريد تا شما مشمول رحمت قرار گيريد».

اين، سخنان من نيست بلكه سخنان امام علي است، هنگامي كه جريان جنگ صفين را بيان مي‌كرد، فرمود: بدايت امر اين بود كه ما و لشكر شام با هم روبرو شديم، بديهي است كه پروردگار و دعوت ما و آنان در اسلام و در ايمان به خدا و تصديق رسول‌اللهص يكي است نه ما از آنان چيزي اضافه داريم و نه آنان از ما، قضيه يكي است،... إلا اين كه ما و آنان در خون عثمان با هم اختلاف داشتيم، و ما از آن خون پاك هستيم»([[42]](#footnote-42)).

در غير اين صورت آيا معقول است كه سيدنا حسين بن عليب از حق خلافت، به نفع دشمن اسلام و مسلمانان آنگونه كه برخي تصور مي‌كنند تنازل كند؟!!.

و هنگامي كه برخي از هوادارانش او را به خاطر صلح با معاويه ملامت كردند، فرمودند:« بخدا سوگند، معاويه از اينان برايم بهتر است، گمان مي‌كنند كه شيعه‌ي من هستند، اما در پي قتلم بر آمدند، منزلم را غارت كردند و ثروتم را به تاراج بردند، بخدا سوگند، اين كه از معاويه عهدي بگيرم كه بدان وسيله جانم را حفظ كنم و در ميان اهل خانواده‌ام در امان باشم برايم بهتر است از اين كه اينان مرا بكشند و اهل بيت و خانواده‌ام ضايع شوند»([[43]](#footnote-43)).

بدون ترديد سيدنا حسن هنگامي كه به نفع معاويه تنازل كرد، كاري را انجام داد كه براي خودش و امت اسلامي بهتر بود، زيرا حضرت پيامبرص فرمودند: «إِنَّ ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ، وَلَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يُصْلِحَ بِهِ بَيْنَ فِئَتَيْنِ عَظِيمَتَينِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ».

«همانا اين فرزندم آقاست، اميدوارم كه خداوند به وسيله‌ي او بين دو گروه بزرگ مسلمانان صلح برقرار كند».

همچنان سيد نا حسين نيز كار اصلح را انجام داد آنگاه كه در تمام مدت زمامداري حضرت معاويه صبر نمود و قيام نكرد، تا اينكه يزيد به حكومت رسيد، آنگاه قيام نمود، و آشكار است كه يزيد صحابي نيست.

از آنچه ذكر شد كاملاً روشن است كه چرا حضرت حسن به نفع حضرت معاويه از حق خود ننازل كرد؟ و چرا حضرت حسين در زمان حضرت معاويه قيام نكرد، بلكه مطيع و تابع امرش بود، اما هنگامي كه يزيد به حكومت رسيد قيام نمود و با يزيد بيعت نكرد؟

بدين جهت امام علي هيچ كسي از آنان كه با وي جنگيدند، مشرك و يا منافق نمي‌دانست، بلكه مي‌فرمود: «آنان عليه ما شوريدند»([[44]](#footnote-44)).

باري ديگر آيه را بخوان تاببيني كه چگونه تعبير حضرت علي به بغي (شورش) با آيه قرآن مطابقت و همخواني دارد، ﴿وَإِن طَآئِفَتَانِ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٱقۡتَتَلُواْ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَهُمَاۖ فَإِنۢ بَغَتۡ إِحۡدَىٰهُمَا عَلَى ٱلۡأُخۡرَىٰ فَقَٰتِلُواْ ٱلَّتِي تَبۡغِي حَتَّىٰ تَفِيٓءَ إِلَىٰٓ أَمۡرِ ٱللَّهِ﴾ [الحجرات: 9].

بلكه حضرت علي از سب و شتم و لعن منع مي‌كردند ايشان فرمودند: «من نمي‌پسندم كه شما فحاش باشيد»([[45]](#footnote-45)). آري مسلمان فحاش و نفرين كننده نيست و بديهي است كه لعن كنندگان روز قيامت شفيع و يا شاهد نخواهند بود.

واقعاً تاسف آور است كه شيعه بجاي اين كه به تسبيح و تحميد و تهليل([[46]](#footnote-46)) مشغول باشند، به سب و شتم و لعن مشغولند، لذا من به هر شيعه مي‌گويم: آيا نمي‌تواني در اين باره به سخنان امام و سيدنا علي اعتماد كني و همچون ايشان سخن بگويي؟!!.

به روايات زير كه از ائمه نقل شده توجه كن و به آن بينديش([[47]](#footnote-47)).

قبلاً رواياتي را ياد آور شدم، در حقيقت روايات بسيار زيادي از ايمه وجود دارد و در پايان براي تمام فايده چند روايت ديگر را ذكر مي‌كنم.

در كتاب «كشف الغمة» از علي بن زين العابدين چنين روايت شده كه: «گروهي از اهل عراق نزد امام زين العبدين رحمه الله آمدند و درباره‌ي ابوبكر، عمر و عثمان سخناني گفتند و چون سخنانشان به پايان رسيد، امام به آنان فرمود: بگوييد ببينيم، آيا شما از مهاجرين اولين هستيد كه خداوند در موردشان مي‌فرمايد:

﴿ٱلَّذِينَ أُخۡرِجُواْ مِن دِيَٰرِهِمۡ وَأَمۡوَٰلِهِمۡ يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗا وَيَنصُرُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓۚ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلصَّٰدِقُونَ﴾ [الحشر: 8].

«آنهايي كه از وطن و اموالشان رانده شدند و فضل و رضايت خداوند را مي‌طلبند و خدا و رسولش را ياري مي‌كنند، آنان هستند راستگويان».

گفتند: خير، فرمود: آيا از آناني هستند كه خداوند در باره‌شان مي‌فرمايد: ﴿وَٱلَّذِينَ تَبَوَّءُو ٱلدَّارَ وَٱلۡإِيمَٰنَ مِن قَبۡلِهِمۡ يُحِبُّونَ مَنۡ هَاجَرَ إِلَيۡهِمۡ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمۡ حَاجَةٗ مِّمَّآ أُوتُواْ وَيُؤۡثِرُونَ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ وَلَوۡ كَانَ بِهِمۡ خَصَاصَةٞ﴾ [الحشر: 9].

«كساني كه پيش از آنان در دارالاسلام جاي گرفتند و ايمان «نيز» در دلشان جاي گرفت، كساني را كه به سوي آنان هجرت كنند دوست مي‌دارند و دردلهاي خود از آنچه «به مهاجران» داده‌اند احساس نيازي نكنند و «ديگران را» بر خود ترجيح مي‌دهند و لو اينكه «خود» نيازمند باشند».

گفتند: خير، فرمود: شما خود اعتراف كرديد كه از اين دو گروه نيستيد و من گواهي مي‌دهم كه شما از آناني هم نيستند كه خداوند درباره‌شان مي‌فرمايد: ﴿وَٱلَّذِينَ جَآءُو مِنۢ بَعۡدِهِمۡ يَقُولُونَ رَبَّنَا ٱغۡفِرۡ لَنَا وَلِإِخۡوَٰنِنَا ٱلَّذِينَ سَبَقُونَا بِٱلۡإِيمَٰنِ وَلَا تَجۡعَلۡ فِي قُلُوبِنَا غِلّٗا لِّلَّذِينَ ءَامَنُواْ﴾ [الحشر: 10].

«آنان كه پس از اينان آمدند مي‌گويند: پروردگارا، مارا و برادرانمان را كه در ايمان آوردن از ماپيشي گرفتند، بيامرزد و در دلهاي ما هيچ كينه‌اي در حق كساني كه ايمان آورده‌اند، قرار مده».

از نزد من برخيزيد، خداوند شما را هلاك كند»([[48]](#footnote-48)).

حضرت پيامبرص تأكيد فرمودند كه كسي در مورد صحابه بدگويي نكنند هما نگونه كه در كتب شيعه روايت شده، ايشان فرمودند: «اذا ذكر اصحابي فأمسكوا»([[49]](#footnote-49)). «در هر گاه ذكر اصحاب به ميان آمد (از بدگويي آنان)، باز آييد».

واقعاً‌ چه قدر زيادند آنان كه سنگ محبت و عشق امام زين العابدين/ را به سينه مي‌زنند، اما اين روايت را به ديوار مي‌كوبند.

اما شيعه‌هاي زيدي، پيروان امام زيد بن علي بن الحسين/ بر اين روايت عمل نموده‌اند، لذا آنان سب و بد گفتن صحابه بويژه ابوبكر و عمر را جايز نمي دانند، گرچه معتقدند كه حضرت علي به خلافت حق دار تر بوده اما از حق خود تنازل كرده و به ميل خود با خلفاي قبلي بيعت نموده است.

استوار بودن بر پل صراط رابطه‌ي مستقيمي با محبت صحابه و اهل بيت دارد، امام باقر از نياكان خود روايت مي‌كند كه رسول اللهص فرمودند: «أتبكم على الصراط أشدكم حباً لأهل بيتي ولأصحابي»([[50]](#footnote-50)). «استوارترين شما بر پل صراط كسي است كه محبتش با اهل بيت و صحابه شديدتر باشد».

پس جاي تعجب نيست كه خداوند آنان را امام گرداند و در روي زمين خليفه سازد. خداوند متعال مي‌فرمايد: ﴿وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنكُمۡ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَيَسۡتَخۡلِفَنَّهُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ كَمَا ٱسۡتَخۡلَفَ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمۡ دِينَهُمُ ٱلَّذِي ٱرۡتَضَىٰ لَهُمۡ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّنۢ بَعۡدِ خَوۡفِهِمۡ أَمۡنٗاۚ يَعۡبُدُونَنِي لَا يُشۡرِكُونَ بِي شَيۡ‍ٔٗا﴾ [النور: 55].

«خداوند به كساني از شما كه ايمان آورده‌اند و كارهاي شايسته‌كرده‌اند، وعده داده‌است كه بي شك آنان را در اين سرزمين جانشين سازد، چنانكه كساني را كه پيش از آنان بودند جانشين ساخت، و دينشان را كه برايشان پسنديده است بر ايشان استوار دارد و برايشان پس از بيمشان ايمني را جاي گزين كند، مرا پرستش مي‌كنند و چيزي را بامن شريك نمي‌سازند».

خداوند متعال در اين آيه مؤمنان را به استخلاف و تمكين دين و امنيت فرا گير از دشمنان، وعده داده، و آنچه خداوند وعده داده حتماً تحقق مي‌يابد، زيرا امكان ندارد كه در وعده خداوند، خلفي صورت گيرد، اين وعده در دوران خلفاي راشدين كه هنگام نزول اين آيات حضور داشتند، تحقق يافت، برخي از مفسرين اين مطلب را ذكر كرده‌اند.

حضرت پيامبرص هنگام حفر خندق مژده دادند كه امتش كاخهاي حيره و مداين كسري و كاخهاي سرخ روم را فتح خواهند كرد و فرمودند كه اين خبر را جبرئيل به وي داده‌اند، مسلمانان شادمان شدند و به آن ايمان آوردند، اما منافقان آنان را به باد تمسخر گرفتند، آنگاه اين آيه نازل شد: ﴿وَإِذۡ يَقُولُ ٱلۡمُنَٰفِقُونَ وَٱلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٞ مَّا وَعَدَنَا ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥٓ إِلَّا غُرُورٗا ١٢﴾ [الأحزاب: 12]([[51]](#footnote-51)).

اين حديث گوياي اين است كه آن صحابه‌اي كه جهاد كردند و سرزمين ايران و شام را فتح كردند، از امت حضرت محمدص مي باشند، چه رسد به كساني كه اين لشكرها را تجهيز مي‌كردند و مي‌فرستادند و آنان ابوبكر، عمر و عثمان هستند كه شرف اين فتوحات به آنان مي‌رسد. فراموش نكنيم كه يكي از اسباب قتل حضرت عمر توسط ابو لؤلؤه مجوسي كينه‌ي ايرانيان به حضرت عمر مي‌باشد، زيرا او بود كه آتش مجوسيان ايراني را كه بيش از هزار سال روشن مانده بود، خاموش كرد.

سپس ببين كه چگونه خود را فدا و در هجرت، حضرت پيامبرص را همراهي كرد، حتي ابوجهل اعلام كرد: «هر كس محمد را و يا خبري از او بياورد صد شتر جايزه دارد، و هر كس پسر ابو قحافه (ابوبكر) را بياورد و يا از او خبري بدهد، صد شتر جايزه دارد»([[52]](#footnote-52)).

آري جايزه‌اي كه ابوجهل براي يافتن حضرت پيامبرص و يار غارش حضرت ابوبكر صديق تعيين كرد، برابر بود.

بنابراين تعجبي ندارد كه خداوند متعال در قرآن كريم همراهي حضرت ابوبكر را ياد آوري كند، آنجا كه مي‌فرمايد: ﴿إِلَّا تَنصُرُوهُ فَقَدۡ نَصَرَهُ ٱللَّهُ إِذۡ أَخۡرَجَهُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ ثَانِيَ ٱثۡنَيۡنِ إِذۡ هُمَا فِي ٱلۡغَارِ إِذۡ يَقُولُ لِصَٰحِبِهِۦ لَا تَحۡزَنۡ إِنَّ ٱللَّهَ مَعَنَاۖ فَأَنزَلَ ٱللَّهُ سَكِينَتَهُۥ عَلَيۡهِ وَأَيَّدَهُۥ بِجُنُودٖ لَّمۡ تَرَوۡهَا...﴾ [التوبة: 40].

«اگر او را ياري نكنيد، در حقيقت خداوند هنگامي به او ياري كرد كه كافران در حالي كه يكي از دوتن بود «از مكه» بيرونش كردند، هنگامي كه در غار بودند آنگاه كه به يار خود گفت: نگران مباش، بي گمان خداوند با ماست. پس خداوند آرامش را بر او نازل كرد و او را با سپاهياني كه آنها را نمي‌ديد، پشتيباني كرد».

من واقعاً تعجب مي‌كنم از كساني كه به سبب كينه‌اي كه با حضرت ابوبكر دارند، با تأويلات عجيب و غريبي، مي‌كوشند تا اين آيه را از معناي ظاهر و آشكارش برگردانند، تا بگويند اين آيه بر فضل ابوبكر صديق دلالت نمي‌كند.

مي‌خواهم به برخي از دلالت هاي اين آيه اشاره كنم:

اولاً: چه شرف و افتخار بزرگي است كه كسي معيت خاصه خداوند را حاصل كند، معيتي كه نشان حفاظت و تأييد و نصرت و توفيق است، در اين آيه معيت خاصه خداوند براي حضرت پيامبرص و حضرت ابوبكر صديق ثابت شده است، زيرا مي‌فرمايد: ﴿إِذۡ يَقُولُ لِصَٰحِبِهِۦ لَا تَحۡزَنۡ إِنَّ ٱللَّهَ مَعَنَا﴾.

«آنگاه كه به يارش گفت: نگران مباش بي گمان خداوند با ماست».

و نفرمود: «إن الله معي». «خدا همراه من است» بنابراين خداوند معيت خاصه‌اش را شامل هر دوي آنان فرمود، آري خداوند همراه آنان است نه كافران و تعقيب كنندگانشان، حقا كه اين افتخار بزرگي است.

هر كس قرآن را بخواند، حقيقت واضح و آشكاري را خواهد يافت و آن اين كه معيت خاصه هرگز براي هيچ منافق و يا مرتد و كافري وارد نشده است و به اين خاطر هنگامي كه فرعون به حضرت موسي و همراهانش رسيد و همراه موسي كساني بودند كه در آينده مرتد مي‌شدند، خداوند فرمود: ﴿قَالَ أَصۡحَٰبُ مُوسَىٰٓ إِنَّا لَمُدۡرَكُونَ ٦١ قَالَ كَلَّآۖ إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهۡدِينِ ٦٢﴾ [الشعراء: 61-62].

«ياران موسي گفتند: بي‌گمان به ما رسيدند «موسي» گفت: هرگز «چنين نيست» البته پروردگارم با من است كه به من راه خواهد نمود».

و نفرمود: «إن الله معنا» «خدا همراه ماست» در صورتي كه هنگامي كه خداوند موسي و هارونإ را به سوي فرعون فرستاد، اين معيت شامل هر دوي آنان بود، همانگونه كه خداوند مي‌فرمايد: ﴿قَالَ لَا تَخَافَآۖ إِنَّنِي مَعَكُمَآ أَسۡمَعُ وَأَرَىٰ ٤٦﴾ [طه: 46]. «گفت: نترسيد همانا من همراه شما هستم مي‌شنوم و مي‌بينم».

و در آيه غار مي‌فرمايد: ﴿إِذۡ يَقُولُ لِصَٰحِبِهِۦ لَا تَحۡزَنۡ إِنَّ ٱللَّهَ مَعَنَا﴾ [التوبة: 40].

«آنگاه كه بيارش مي‌گفت: نگران مباش بي‌شك خداوند با ماست».

ثانياً: اندوه چيزي طبيعي است، لذا فرشتگان حضرت لوط را از اندوه خوردن نهي كردند، گفتند: ﴿وَقَالُواْ لَا تَخَفۡ وَلَا تَحۡزَنۡ إِنَّا مُنَجُّوكَ وَأَهۡلَكَ إِلَّا ٱمۡرَأَتَكَ كَانَتۡ مِنَ ٱلۡغَٰبِرِينَ﴾ [العنکبوت: 33].

«گفتند: مترس و نگران مباش كه ما نجات دهندگان تو و خانواده‌ات هستيم مگر زنت».

خداوند خطاب به حضرت پيامبرص مي‌فرمايد: ﴿وَلَا يَحۡزُنكَ قَوۡلُهُمۡ﴾ [یونس: 65].

«گفتار آنان تو را اندوهگبن نكند». پس اندوهناك بودن حضرت ابوبكر هيچ عيب و ايرادي ندارد، پيش از او، پيامبران‡ اندوهگين و محزون شده‌اند، و اندوه حضرت ابوبكر به خاطر دين بوده است به اين دليل كه خداوند اعلام فرمود كه همراه اوست.

ثانياً: خداوند متعال در ابتداي آيه ضمير را مفرد آوورد و فرمود: «إلا تنصروه فقد نصره الله» و مناسب اين بود كه افراد ضمير ادامه داشته باشد، بدين جهت: ­﴿فَأَنزَلَ ٱللَّهُ سَكِينَتَهُۥ عَلَيۡهِ﴾ و اما جمله‌ي بعدي ﴿ثَانِيَ ٱثۡنَيۡنِ إِذۡ هُمَا فِي ٱلۡغَارِ إِذۡ يَقُولُ لِصَٰحِبِهِ...﴾ مانند جمله‌اي توضيحي در اثناي كلام است، از اين گذشته لازمه‌ي معيت خداوند با بنده اين است كه آرامش و سكينه‌اش را بر او فرو فرستد، بنابر اين نيازي به تثنيه آوردن ضمير نبود، زيرا مراد حاصل است.

رابعاً: هنگامي كه فلاني صاحب و همراه فلاني است، اين نشان شدت ملازمت و همراهي است، و از آنجا كه ابوبكر به شدت همراهي و مصاحبت حضرت پيامبرص مشهور بود، خداوند متعال فرمود: ﴿إِذۡ يَقُولُ لِصَٰحِبِهِ﴾ بنابراين نيازي به نام بردن نبود، اما همراهي آني و چند لحضه‌اي در زندان هيچ فضيلتي ندارد و از آن چيزي فهميده نمي‌شود، اين دو نوع مصاحبت و همراهي خيلي با هم متفاوتند.

در واقع سخن درباره‌ي اين آيه بسيار است، از خداوند متعال مي‌خواهم كه حق را به ما نشان دهد و به پيروي از آن توفيق عنايت كند و باطل را به ما نشان دهد و توفيقمان دهد تا از آن پرهيز كنيم، بي گمان كه او بر اين كار تواناست.

امام صادق/ با افتخار مي‌گفت: ابوبكر مرا دو بار به دنيا آورده است**([[53]](#footnote-53))**، زيرا مادر امام صادق/ ام فروه دختر قاسم ابن ابي بكر مي‌باشد و مادر ام فروه، اسماء دختر عبدالرحمن بن ابي بكر است. آيا امكان دارد كه امام صادق به كسي كه شايستگي ندارد، افتخار كند؟

اما استشهاد و استدلال امامان اهل بيت به عملكرد حضرت ابوبكر بسيار است، چرا چنين نكنند، حال آنكه حضرت ابوبكر از مهاجرين سابقين اولين است، هماناني كه خداوند به پيروي از انان دستور داده است، شيعه روايت كرده‌اند كه عروه بن عبدالله از امام باقر/ در باره‌ي آراستن شمشير به طلا و نقره پرسيد، وي در جواب گفت: اشكالي ندارد، ابوبكر صديق شمشيرش را زر كوب كرده بود، عروه گفت: مي‌گوييد: «صديق»؟

عروه مي‌گويد: باقر از جاپريد و رو به قبله كرد و گفت: آري صديق، آري صديق، آري صديق، هر كس به او صديق نگويد، خداوند قولش را در دنيا و آخرت تصديق نكند( از او نپذيرد)([[54]](#footnote-54)).

نمي دانم اگر امام جواد شيعه‌هاي امروزي را مي‌ديد، چه مي‌گفت!!.

يكي از اموري كه بر فضيلت حضرت ابوبكر دلالت مي‌كند، اين است كه حضرت پيامبرص در روزهاي آخر زندگي خويش به وي دستور دادند تا امام صحابه باشد و به آنان نماز جماعت را اقامه كند، امكان ندارد كه رسول اللهص ايشان را به امامت صحابه در نماز دستور دهد، مگر اين كه صلاحيت اين كار را داشته باشد، آنچه صدوق از حضرت پيامبرص روايت نموده بر اين امر دلالت مي‌كند، مي‌گويد: رسول اللهص فرمودند: هر كس قومي را امامت كند كه در ميان آنان كسي داناتر از او باشد، كار آنان تا به قيامت روي به پستي خواهد بود([[55]](#footnote-55)).

و چون حضرت پيامبرص در مرض الموت حضرت ابوبكر را دستور دادند تا امام شود و به مردم نماز بگزارد، اين امر بر اعلم بودن حضرت ابوبكر از ديكر صحابه دلالت مي‌كند و اين خود فضيلتي قطعي براي ايشان مي‌باشد.

اين بحث را با روايتي از امام صادق كه كليني روايت كرده خاتمه مي‌دهم مي‌گويد: « ابو بصير از ايشان پرسيد:آيادر ماه رمضان قران را در يك شب ختم كنم؟ فرمود: خير، گفت: در دو شب؟ فرمود: خير، گفت: و در سه شب؟ امام صادق/ با دست اشاره كرد و فرمود: آري و سپس فرمود: اصحاب محمد قرآن را در يك ماه و يا كمتر مي‌خوانند»**([[56]](#footnote-56))**.

مي‌بينيم كه در اين روايت امام صادق/ از عمل صحابه استدلال نموده و اين دلالت مي‌كند براين كه صحابه نزد امام جعفر صادق منزلت عضيمي داشتند بلكه دلالت مي‌كند بر اينكه آنان اهل و شايسته‌ي اقتدا و پيروي هستند.

اما رابطه حضرت عمر با حضرت عليب، درياي بي كراني است و اندكي از ثنا و مدح حضرت علي را كه درباره‌ي حضرت عمر فرمودند: ذكر كردم، و در روايتي ديگر كه نويسنده نهج البلاغه روايت كرده چنين آمده است كه: امام علي به عمر بن خطابب كه از وي درباره‌ي جهاد با روميان مشورت خواسته بود، فرمود: اگر خود شخصاً به جنگ دشمن بروي و آسيبي به تو برسد، هيچ چيزي جلو دار دشمن نخواهد بود و مسلمانان مرجعي نخواهند داشت كه به آن برگردند، پس مردي با تجربه را به جنگ فرست و افرادي دلاور و خير انديش را با او همراه كن، اگر پيروز شود، اين همان چيزي است كه تو مي‌خواهي و در غير اين صورت تو قوت قلب مردم و مرجع مسلمانان خواهي بود»([[57]](#footnote-57)) كه بسيار از شيعه‌ها از آن نا آگاهند.

بلکه از این فراتر امام علي در باره ابوبكر و عمرب مي‌فرمايد: «لعمري إن مكانهما في الإسلام لعظيم وإن اعصاب بهما لجرح في الاسلام شديد فرحمهما الله وجزاهما أحسن ماعملا»**([[58]](#footnote-58))**.

«به جان خودم، منزلت آنان در اسلام عظيم و مصيبت وارده با درگذشت آنان زخم شديدي در اسلام مي‌باشد، خداوند آنان را رحمت كند و به آنان پاداش اعمال نيك‌شان را بدهد».

آري امام علي درباره ابوبكر و عمرب چنين مي‌فرمايد، چگونه است آنان كه مدعي محبت و عشق امام علي هستند، به ابوبكر و عمرب بد مي‌گويند و نفرينشان مي‌كنند؟!!.

اگر بخواهيم مناقب آنان رابيان كنيم كتاب قطوري تأليف خواهد شد، من به شيعه توصيه مي‌كنم كه ابتدا به قرآن و سپس به اين روايت أيمه برگردند و در آن بينديشند تا نوري را كه از آنان مخفي مانده،مشاهده كنند.

آخرين سخن

برادر عزيز: من از مسلمانان فقط اين را مي‌خواهم كه به اسلام صحيح و اصيل كه حضرت پيامبرص بر آن بودند، برگردند، اما انتساب خشك و خالي و ادعاي محض، هيچ سودي نخواهد داشت.

الحمد لله دين اسلام همانند روز روشن كاملاً واضح و آشكار است، در اسلام چيزي وجود ندارد كه از اظهار آن حيا كنيم و يا بترسيم، چرا كه اسلام دين فطرت و حاكم تمامي اديان است، وتنها باطل است كه اظهار آن باعث شرم و ترس است.

يكي از نعمت‌هاي الهي بر ما اين است كه اين قرآن عظيم را براي ما فرو فرستاده و حفاظت آن را تا قيامت به عهده گرفته است و اصول عقايد واحكام را در آن بيان فرموده تا هنگام اختلاف مرجع ما باشد.

بنابراين اگر مي‌خواهي بداني كه آيا اعتقادات ديني و مذهبي تو درست است يا خير، بي طرفانه قرآن را تلاوت كن و بنگر كه از قرآن چه مي‌فهمي، آيا بر معتقدات خود نص واضح و اشكار مي‌يابي يا خير؟ همانا خداوند قرآن را با زبان واضح عربي نازل كرده است.

خداوند در قرآن تمامي اصول عقايد را بيان فرموده، همچنين ايمان به خدا و فرشتگان و كتابهاي آسماني و پيامبران و روز قيامت و تقدير خير و شر. همانگونه كه اصول احكام مانند نماز، زكات و روزه. رابيان فرموده است اما تفصيل اين موارد را سنت و احاديث به عهده گرفته است.

راستي آيا در قرآن آيه‌اي كه بر امامت دوازده امام پس از حضرت پيامبرص، تصريح كند، مي‌يابي و آيا آيه‌اي را مي‌يابي كه بر دعاي غير از الله هنگام شدايد و سختي‌ها، تشويق كند ؟ و آيا آيه‌اي مي‌يابي كه بر مشروعيت طواف قبور و اضرخه تصريحي داشته باشد و آيا آيه‌اي مي‌يابي كه بر سينه‌ي زني و يا قمئه زني تشويق كند آيادر جايي از قرآن آيه‌اي را مي‌بيني كه صحابه‌اي را كه در بدر، احد و غزوات ديگر جهاد كردند، مذمت كند؟ مگر اين كه ياد آوري اشتباهي باشد و آن هم با اعلام عفو و مغفرت؟ و آيا... . آيا...؟ پرسشهاي زيادي كه پاسخ آن را به شما وا مي‌گذارم.

برادر عزيز! من نمي خواهم تو را به چيزي ملزم كنم مگر آن چه كه خداوند متعال تو را به آن ملزم كرده است، تنها مي‌خواهم به شما بگويم: قرآن در دسترس توست و روز قيامت محاسبه خواهي شد، پس مواظب باش كه براي خود چه چيزي بر مي‌گزيني؟! و براي سوال پاسخي آماده كن.

پروردگارا گواه باش كه من ابلاغ كردم.

و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالـمين

1. - نهج ‌البلاغة 59،465 بحار الأنوار2/234،31/307،33/3376. [↑](#footnote-ref-1)
2. - استدلال آنان چنين است، وگرنه اين آيه درباره تعدادي از پيامبران‡ سخن مي‌گويد. [↑](#footnote-ref-2)
3. - اخباريه انهايي هستند كه از ميان دلايل شرعي فقط قرآن و حديث را مي‌پذيرند و هر قولي كه از امامان نقل شده باشد، نزد آنان حديث محسوب مي‌شود و حجت مي‌باشد: زيرا گفتار معصوم است و گفتار معصوم قطعاً‌ حجت است، و كاري به منزلت و درجه حديث ندارند و همين كه حديثي در يكي از مراجع آنان يافت شود، كافي است. [↑](#footnote-ref-3)
4. - اصوليه، آن‌هايي هستند كه در استنباط احكام شرعي به ادله‌ي چهار گانه كتاب، سنت، اجماع و عقل روي مي‌آورند. [↑](#footnote-ref-4)
5. - اصوليه، اخباريه، شيخيه، كشفيه، ركنيه، كريمخانيه، غزل باشيه، قرقيه، بابيه، گوهريه، نوربخشيه، محققان در اين باره اختلاف دارند، به هر حال مشهور ترين فرقه‌هايشان اصوليه و اخباريه است. [↑](#footnote-ref-5)
6. - مع علماء النجف، ص 74. [↑](#footnote-ref-6)
7. - نگا: محمد آل طالقان، الشيخية ص 9. [↑](#footnote-ref-7)
8. - الاصابة في تمييز الصحابة 1/158. [↑](#footnote-ref-8)
9. - طبرسي، الاحتجاج ص 229. باب: احتجاج ابي جعفر في أنواع شتي، الكافي، 1/96، التهذيب، 1/275، الاستبصار وغيره. [↑](#footnote-ref-9)
10. - رجال الكشي: ص 195، البحار 2/239، رجال ابي‌داود: 517. [↑](#footnote-ref-10)
11. - رجال الكشي: ص 195، در ذكر مغيره بن سعيد، البحار،2/239، رجال ابي‌داود،517. [↑](#footnote-ref-11)
12. - الأمالي للطوسي: 1/237، وسایل الشيعة، 27/120، البحار 2/235. [↑](#footnote-ref-12)
13. - رجال الكشي: ص 195، ذكر مغيره بن سعيد. [↑](#footnote-ref-13)
14. - رجال الكشي: ص 195. [↑](#footnote-ref-14)
15. - شوكاني فتح القدير: 3/57، ثعالبي، تفسير: 4/119، و از علماي شيعه، طبرسي در مجمع البيان در تفسير آيه: ﴿فَٱصۡبِرۡ كَمَا صَبَرَ أُوْلُواْ ٱلۡعَزۡمِ مِنَ ٱلرُّسُلِ﴾ مجمع البيان 9/157. [↑](#footnote-ref-15)
16. - نگا: نحاس، معاني القرآن 4/187، شوكاني، فتح القدير3/253. [↑](#footnote-ref-16)
17. - طوسي، أمالي 387، البحار، 8/4، 23/388، 39/213، كنز جامع الفوائد 345، البرهان، 4/202، الـمناقب 3/27 نور الثقلين، 5/245، 79. [↑](#footnote-ref-17)
18. - كامل الزيارت ص 44. [↑](#footnote-ref-18)
19. - نحج البلاغة، تحقيق صبحي صالح: 143، شرح محمد عبيده:190. شرح ابن ابي‌الحديد 7/77: و نگا: الكافي، كليني:2/236. [↑](#footnote-ref-19)
20. - مجمع البيان: 5/98، نگاه: البحار: 22/302، 69/59. [↑](#footnote-ref-20)
21. - تفسير الـميزان، 9/373. [↑](#footnote-ref-21)
22. - مجمع البيان، 5/167، نگا: البحار،20/365،346،24/93،36/121.55 روضة الكافي، 322 تأويل الآيات 2/595، البرهان، 4/196 الـمناقب، 2/22. [↑](#footnote-ref-22)
23. - مجمع البيان، 5/167، نگا: البحار،20/365،346،24/93،36/121.55 روضه الكافي، 322 تأويل الآيات 2/595، البرهان، 4/196 المناقب، 2/22. [↑](#footnote-ref-23)
24. - كافي:1/152. [↑](#footnote-ref-24)
25. - الارشاد، 13 روضة الواعظين، 75 البحار، 38/243،40/41 فرات، 2/421. [↑](#footnote-ref-25)
26. - كليني، كافي: 1/65. [↑](#footnote-ref-26)
27. - شرح نحج البلاغة 6/94، البحار 33/566، الغارات ثقفي: 2/305-307. [↑](#footnote-ref-27)
28. - نگا: اصل الشيعة الاثنی عشرية وأصولها ص 123-124. [↑](#footnote-ref-28)
29. - نهج البلاغة، شرح محمد عبيده: 246، 247، البحار، 33/67. [↑](#footnote-ref-29)
30. - در روايتي آمده: «لله بلا وفلان» ابن ابي‌الحديد مي‌گويد در باره‌ي اين شخص از نقيب ابو جعفر يحيي بن ابي زيد علوي پرسيدند به من گفت او عمر ابن الخطاب است، گفتم: آيا امير المؤمنين او را اينگونه مي‌ستايد؟ گفت: آري، و مي‌افزايد: اگر امير المؤمنين اعتراف كند كه (عمر) سنت را اقامه نموده و با دامني پاك و كمترين عيب از دنيا رفته و عبادت پروردگار را انجام داده و پرهيزگارترين بوده، پس اين نهايت مدح و ستايش است «شرح نهج البلاغة: 2/4». [↑](#footnote-ref-30)
31. - نهج البلاغة، شرح محمد عبده: 430. [↑](#footnote-ref-31)
32. - ميثم بن علي (كمال الدين) يكي از شيوخ شيعه‌هاي امامي واهل بحرين است، كتابي دارد به نام «شرح نهج البلاغة»، در سال 679در بحرين درگذشت (معجم الـمؤلفين: 13/55). [↑](#footnote-ref-32)
33. - نگا: الارشاد: 167، الـمناقب: 4/112، الكافي: 1/286، معجم الخوءي: 13/45 و مراجع ديگر. [↑](#footnote-ref-33)
34. - مقاتل الطالبين: 92، 453، الـمناقب: 4/112، 113، 175، 176، اعلام الوري: 122، 243، البحار: 44/163، 168، 169، 45/36، 63، 67، 10/250، التنبية الإشراق: 263، كشف الغمة: 2/217، 341. [↑](#footnote-ref-34)
35. - نگا: مرآة العقول:20/42، و 12/197. [↑](#footnote-ref-35)
36. - الكافي: 1/280، ابن بابويه در التبصره ص 39 و صدوق در علل الشرائع 1/172. [↑](#footnote-ref-36)
37. - رواه البخاري. [↑](#footnote-ref-37)
38. - التوبة: 100 [↑](#footnote-ref-38)
39. - الخصال: 640، البحار 22/305، حدائق الانس:200. [↑](#footnote-ref-39)
40. - منهاج السنة 4/169. [↑](#footnote-ref-40)
41. - روايت احمد بن حنبل/ نگا: البداية والنهاية، 4/332. [↑](#footnote-ref-41)
42. - نهج البلاغة، شرح محمد عبيده: 543، بحار الأنوار: 33/307. [↑](#footnote-ref-42)
43. - الاحتجاج، طبرسي 2/290. [↑](#footnote-ref-43)
44. - وسائل الشيعة 11/62، البحار: 20/118، الاحتجاج: 2/312، تفسير العياشي: 2/20،151. [↑](#footnote-ref-44)
45. - نهج البلاغة، تحقيق صبحي صالح: 323، شرح محمد عبيده: 398، شرح ابن ابي الحديد 11/21، البحار: 32/561. [↑](#footnote-ref-45)
46. - سبحان الله والحمد لله ولا إله إلا الله گفتن. [↑](#footnote-ref-46)
47. - براي آگاهي بيشتر به كتاب: الامامة إلنض، شيخ فيصل نور و كتاب: ثم أبصرت الحقيقية، شيخ محمد الخضر مراجعه كن. [↑](#footnote-ref-47)
48. - كشف الغمة، 2/219.. [↑](#footnote-ref-48)
49. - نگا: نور الثقلين، 4/407، البحار، 58/276-55/276. [↑](#footnote-ref-49)
50. - البحار، 27/133. نوادر الراوندي، 15الجعفريان، 182. [↑](#footnote-ref-50)
51. - تفسير قمي: 2/167، التبيان: 8/322، جوامع الجامع: 3/306، تفسير البرهان: 4/295، نورالثقلين: 4/243، مجمع البيان: 4/534، كنزالدقايق: 10/354، تفسير الميزان: 16/302، تقريب القرآن: 21/140، من وحي القرآن: 18/290، الأمثل: 13/169. [↑](#footnote-ref-51)
52. - البحار، 19/40 الـمنتقي في مولود الـمصطفی، في خروجه وخروج ابي بكر إلی الغار. [↑](#footnote-ref-52)
53. - عمدة الطالب،195. [↑](#footnote-ref-53)
54. - كشف الغمة، 2/360. [↑](#footnote-ref-54)
55. - علل الشرائع 2/326. [↑](#footnote-ref-55)
56. - كافي2/617. [↑](#footnote-ref-56)
57. - نهج البلاغة، شرح محمد عبده: 246،247. [↑](#footnote-ref-57)
58. - شرح نهج البلاغة 15/67، وقعة صفين، 88. [↑](#footnote-ref-58)